

تزهایی در باره ی جنبش اعتراضی در ایران

چندگانی، اصلاح طلبی و آرمانشهری ممکن 

شیدان وثیق

دسامبر 2009 - دی 1388

cvassigh@wanadoo.fr

« جامعه ی واحد وجود ندارد. طرح جامعه چون کلیتی واحد بدین معناست که از ابتدا آن را، چون سیاست، زیر سلطه ی قدرت می اندیشیم.» (*)

« آزادی، اما نه فقط آزادی منفی، آزادی از چیزی، نسبت به چیزی دیگر، بلکه آزادی مثبت، آزادی برای هدفی» (**)

در این نوشتار، برخی شاخص های جنبش اعتراضی پس از 22 خرداد را به صورت اراییه ی تزهایی در نشانه های اساسی مورد تأمل قرار می دهیم. جنبشی اجتماعی که در افکار عمومی بسیاری آن را «جنبش سبز» می نامند. به سیاق نامگذاری های رنگی که امروزه در جنبش ها و فعالیت های سیاسی و حزبی مرسوم شده اند. ما نیز در این جا، بدون تعصب ویژه ای نسبت به رنگ خاصی، آن هم در حوزه ی سیاست، گاهی از جنبش جاری بدین عنوان نام می بریم. با این ملاحظه ی اساسی که واقعیت روز افزون آشکار جنبش اعتراضی کنونی نمایان گر خصلت رنگارنگ و پلورالیست آن است.

در این جستار، به طرح توانایی ها و ناتوانی ها، کاستی ها و تضاد های جنبش سبز از نگاه و موضعی خاص می پردازیم. از نگاهی جمهوری خواهانه، دموکراتیک و لائیک و در ادامه ی مسیر آن، از بینش چپ دیگر و سوسیالیسم آزادی خواه در گسست از چپ سنتی و سوسیالیسم تمامت خواه (توتالیتار). هم چنین از موضع هم راهی و هم بستگی با جنبشی که ما خود را بخشی از آن می دانیم. در راه جمهوریت، دموکراتیسم و آزادی خواهی. اما این هم بستگی، انتقادی است. یعنی همراه با نقد، مبارزه و چالش سیاسی و نظری است. در هر جا که اندیشه ی مستقل و بالغ - یعنی بدون سرپرست و قیم به گفته ی کانت - امر پرسش گری و نقد را جایز شمارد.

می دانیم که اپوزیسیون سیاسی ایران، بویژه در خارج از کشور، در

احکام و ادعاهای فراوانش، کمتر اتکا و استناد به کار میدانی و جامعه‌شناسی سیاسی می‌کند. همواره در تبلیغات سیاسی، جای اظهار نظر بر مبنای تحقیق و بررسی اجتماعی، اگر نه به طور کامل اما به صورت بارز و فاحش، خالی است. از این رو، به جای تحلیل مشخص از واقعیت و شرایط مشخص بر اساس داده‌های عینی و مشخص، به وفور ما با شعار، لفاظی تبلیغاتی و تفسیر ذهنی و یکجانبه رو به رو می‌شویم. گفتار کنونی نیز، به دلیل فقدان پژوهش در مورد جنبش اخیر و یا در صورت وجود تحقیقاتی در این باره، به دلیل عدم دست‌رسی نگارنده به آن‌ها، مبرا از چنین کمبود و ایرادی نیست. اما کوشش من در این جا، بر خلاف برخی سخن‌پرازی‌های کم و بیش رایج نزد سیاست‌ورزان حرفه‌ای، این است که تا حد ممکن از اعلام احکام مطلق و قطعی و آینده‌نگری بر اساس اوهام و آرزوی فردی اجتناب ورزم.

در یک کلام، تلاش من در این جا این است که پاره‌ای از جوانب چندگانه و متضاد رویداد پس از 22 خرداد را بی‌اندیشم. برخی مسایل یا پروبلما تیک‌های آن را مطرح کنم. به بیان دیگر، مسیرهایی را برای تجزیه و تحلیل و موضع‌گیری از نگاهی که نام برده شد، ترسیم کنم. مسیرهایی ممکن و قابل ارزش برای شرط‌بندی که همانا مبارزه‌ی نظری و عملی برای تغییر و دگرگون کردن وضع موجود در نامسلمی و نامحتومی نتایج و سرنوشت آن است. راه‌های جنگلی که در ضمن می‌توانند (با وام گرفتن مقوله از هایدگر) به هیچ‌جا نیا نجامند و ما از هم اکنون احتمال ناکامی آن را در تلاش امیدوارانه‌ی خود جای می‌دهیم. تکرار می‌کنیم: در تلاش امیدوارانه! چه، بدون آن، بدون امید و آرمان‌شهری (اُتوپیا) و در نتیجه بدون مبارزه در جهت تحقق آن‌ها، عمل سیاسی و «سیاست»، در مفهوم آرنتی آن، بی «معنا» می‌شوند.

1- اختلاف بزرگ، توهم بزرگ

جنبش سبز، در آغاز، شکل اعتراض بخش‌هایی از اقشار مردم به آن چیزی است که در «انتخابات» غیر آزاد و ضد دموکراتیک ریاست جمهوری، تقلب بزرگ نامیده‌اند. بخش قابل توجهی از اقشار اجتماعی ناراضی از حکومت بویژه در پایتخت، با دریافت و تشخیص خود از وضعیت سیاسی و اجتماعی، درکی که هم واقعی است و هم تخیلی، در تنها بدیل موجودی که در برابرشان قرار دارد، یعنی انتخاب بین بد و بدتر، تغییر محتمل یا تثبیت مسلم، برای پیروزی نامزد اصلاح طلب خود در انتخابات شرکت می‌کنند. در حالی که بخشی دیگر و کوچک، که ما خود را جزو آن می‌شماریم، با حرکت از اصول و ارزش‌های دموکراتیک و آزادی‌خواهانه، از شرکت در چنین مضحکه‌ای خودداری

می ورزد و دعوت به تحریم آن می کند. این دو واکنش متفاوت و متضاد، یکی از جانب افکار عمومی عاصی و دیگری از سوی اپوزیسیون تحریم کننده، هر دو، در جایگاه ویژه ی خود، «مشروعیتی» دارند و قابل فهم می باشند.

جنبش اعتراضی از کجا سرچشمه می گیرد؟ خاستگاه بی واسطه ی آن را باید در کارزار انتخاباتی نشان داد. در پی تب و تاب تبلیغاتی به نفع نامزدهای اصلاح طلب حاکمیت و در چهارچوبی تعیین شده توسط حاکمیت. نامزدهای منتسبی که به مبانی جمهوری اسلامی یعنی ولایت فقیه و قانون اساسی تئوکراتیک و ضد دموکراتیک آن و هم چنین به مجموعه ی بیلان سی ساله ی آن سوگند وفاداری و التزام یاد می کنند. جنبش خیابانی، در آغاز حرکت کما بیش خود جوش خود، نتیجه ی نامنتظره بودن نتایج انتخابات و تحقیر بزرگ ناشی از تقلبی است که همواره در تمامی انتخابات جمهوری اسلامی صورت گرفته است ولی این بار به صورتی گسترده و گستاخانه، این جنبش توسط آن دسته از اقشار شهری، بویژه تهرانی و در این میان بخصوص جوانان و زنان، آغاز می شود که دل و امید فراوانی به پیروزی نامزد اصلاح طلب (بویژه میر حسین موسوی) بسته اند. اینان اکنون پی می برند که جناح سیاسی حاکم، حتا در میدان بازی ساخته و پرداخته ی خود، قواعد ساخته و پرداخته ی خود را زیر پا می نهد.

شدت آن چه که نامزد اصلاح طلب «بهت زدگی» می نامد، از اختلافی بزرگ و توهمی بزرگ بر می خیزد. از یکسو، اختلاف بزرگ بین آرای رسمی دو نامزد ریاست جمهوری که مبین تقلب و دستکاری در آرای مردم است. از سوی دیگر، توهمی بزرگ نزد اصلاح طلبان و اقشار وسیعی که بویژه در شهرهای بزرگ به آن دو نامزد اصلاح طلب رأی داده اند. اینان، با توجه به شرکت وسیع مردم در حوزه های رأی گیری شهرهای بزرگ که خود در آن حضور یافته اند، پیروزی کاندیدای خود و به طور مشخص موسوی را مسلم و یا حداقل با اختلافی کم، قطعی می پندارند. میزان اعتراض و خشمی که در روز اعلام نتایج انتخابات و چندی بعد این اقشار اجتماعی را با شعاری چون «رأی من کو؟» به خیابان ها می کشاند، در حقیقت، متناسب است از یکسو با میزان آن چه که تقلب بزرگ و حتا «کودتای انتخاباتی» می نامند و از سوی دیگر با آن چه که می توان توهم بزرگ نسبت به انتخابات در نظام جمهوری اسلامی نامید.

2- «کودتا» چون شعار، کودتا چون مفهوم

در توصیف این روی داد، بخش مهمی از اپوزیسیون سخن از «کودتای انتخاباتی» می راند. اگر منظور از این تبیین سیاسی، تقلب انتخاباتی است که باید گفت تقلب در جمهوری اسلامی پدیدار نوینی

نبوده و نیست. با این تفاوت که این بار در ابعادی بزرگ تر انجام می گیرد. در این صورت باید تصدیق کرد که ما با «کودتاهای» فراوانی در درازای تاریخ سی ساله ی جمهوری اسلامی سر و کار داشته ایم. و اگر چنین باشد، مقوله ی «کودتا» ویژگی و تمایز خود را از دست می دهد. به امری پیش پا افتاده (هر 4 سال یکبار) تبدیل می شود. اما اگر مقصود، عمل «غیر قانونی» حاکمیت است که این نیز در جمهوری اسلامی همواره رایج بوده است. خاتمی در دوره ی ریاست جمهوری خود، بارها از بحران سازی روزانه ی دستگاه و مقامات دولتی و انتظامی صحبت می کند. بنا بر این استدلال باید از «کودتای مداوم» در جمهوری اسلامی سخن گفت. در این جا نیز مقوله ی «کودتا» باز هم ویژگی و تمایز مفهومی خود را از دست می دهد و به روزمرگی تبدیل می شود. اما اگر درک از «کودتا» همان مفهوم سیاسی حقیقی آن است که در این صورت باید گفت: کودتا بر ضد کی؟ علیه حاکمیت؟ ولایت فقیه؟ شورای نگهبان؟ اپوزیسیون اطلاق طلب؟... کودتای بخشی از نیروهای انتظامی علیه بخشی دیگر؟ بر ضد دولت؟... و سرانجام اگر این فرمول صرفاً جنبه ی تبلیغاتی- تهییجی بدون توجه به معنا و مفهوم اصلی آن دارد - که به باور نگارنده چنین است - در این حالت باید گفت که در حوزه ی دیگری قرار داریم. در حوزه ی شعار تبلیغاتی که برای خود می تواند معنایی داشته باشد اما نه در یک بحث توضیحی و تحلیلی.

3- پیشینه ی مبارزاتی، انباشت نارضایتی ها

جنبش سبز، اما، حاصل پیشینه ای اعتراضی و مبارزاتی، اجتماعی و سیاسی است. رخدادی در بستر انباشت نارضایتی ها طی 30 سال حکومت تئوکراتیک در ایران. تجاوز به آرای بخش های بزرگی از مردم در حقیقت نقش کاتالیز را در برآمدن جنبش اجتماعی ایفا می کند. این جنبش، بدون پیشینه ی مبارزاتی، بویژه طی دهه ی اخیر، نمی توانست رخ دهد. طی این سال ها، نارضایتی ها و خواسته های انباشت شده، با وجود سرکوب و اختناق، در شکل جنبش های اجتماعی و انجمنی متنوع اما محدود به کنشگران اجتماعی، خود را بروز می دهند. در شکل فعالیت ها و مبارزات جامعه ی مدنی، در شکل مبارزات گروه های مختلف متشکل از زنان، دانشجویان، روزنامه نگاران، فعالان دفاع از حقوق بشر، روشنفکران معترض، کارگران و فعالان سندیکالیست، فعالان اقلیت های ملی، قومی و دینی... با دیدگاه ها و افق های گوناگون، بدین سان، پس از پایان شک ناشی از بهت زدگی، به سرعت، شعار های طرح شده در تظاهرات خیابانی از سوی بسیاری از شرکت کنندگان، از اعتراض به تقلب در انتخابات به خواسته های سیاسی و اجتماعی

رادیکال تر سیر می کنند. جنبش سبز در حقیقت محصول نارضایتی های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی انباشت شده و پاسخ نیافته است. نارضایتی بخش های وسیعی از مردم، بویژه در میان اقشار متوسط شهری، از حکومت احمدی نژاد، از سیاست های او در تخریب هر چه بیشتر اوضاع اقتصادی، از انحصار قدرت در دست جناحی از حکومت اسلامی، از بحران سازی های دولت در عرصه ی بین المللی، از سرکوب آزادی ها و پایمال کردن حقوق شهروندان.

4- جنبش بسیارگونه، همزیستی ناهمسانی ها

جنبش اعتراضی، در روندی که تا کنون پیموده است، برخلاف تصویری غالب، جنبشی همگون و یکدست نیست. «مردمی» که در آن شرکت می کنند نیز واحد و یکدست نیستند. در حقیقت ما همواره نه با «مردم» بلکه با با مردمان مختلف و متفاوت در موقعیت های طبقاتی و اجتماعی مختلف و با خواسته های مختلف سر و کار داریم. جنبش سبز، با وجود رنگ یگانه ای که به او داده اند، پویشی رنگارنگ، چندگانه و پلورالیستی است. این چندگانگی جنبش را ما در وجود گرایشات مختلف سیاسی مشاهده می کنیم. در حضور اقشار مختلف در جنبش، در فعالیت های گروه های مختلف در جنبشی که به واقع چندان خود جوش نیست و نمی تواند باشد. در این گونه جنبش های انبوهی و به اصطلاح «همگانی» (با این که جنبش سبز چندان نیز همگانی نیست) ما با بسیار گونه (1) مواجه هستیم. بسیارگونه از بسیاری (چندانی) و چندگونگی تشکیل شده است. پس تنها کمیته بزرگ نیست بلکه کیفیتی چندگانه نیز هست. بدین سان، «ما بسیاریم»، شعار پاره ای از فعالان جنبش سبز، نیمی از حقیقت را بیان می کند. ما بسیاریم، اما در چندگانگی مان، در تضادها و تمایزهای مان، پس نقش ما، انکار یا دور زدن تمایزها و اختلاف ها نیست. امری که ناممکن است. بلکه سازمان دادن هم زیستی ناهمسانی های مان در روند برخورد و چالش نظری، فلسفی، سیاسی و برنامه ای (پروژه ای) است.

5- مردمان واقعی، «مردم» مجازی

به نسبت جنبش چندگانه، خواسته های جنبش نیز چندگانه است. با این که این چندگانگی در شعارهای سیاسی که همواره در سرشت خود خصلتی تقلیل دهنده و تلخیص کننده دارند، تبلوری چندان پیدا نمی کنند. و این، بنا بر قانونمندی «جنبش همگانی» است که یکی از ویژگی هایش، تحدید و پس نشانیدن (اگر نه قدغن کردن) اعلام و بیان اختلاف ها و تمایزهای واقعاً موجود است. به حکم ضرورت اتحاد و یکپارچگی جنبش که آرزویی بیش نیست.

مشکل اصلی ما در مناسبت با خواسته های اقشار شرکت کننده در «جنبش همگانی»، در نبود یا کمبود تحقیق و بررسی میدانی و جامعه شناسانه، همان طور که گفتیم، تبیین و تشخیص خواسته های واقعا موجود است. در این شرایط، تعیین این که «مردم چه می خواهند؟» کاری بس دشوار و تأمل برانگیز است. بویژه در فقدان نقش سازماندهنده و هدایت کننده ی نهادها، گروه ها و سازمان هایی که بخش های مختلف اجتماعی را نمایندگی می کنند. و یا در فقدان تشکلات خود جوشی که اقشار مردم، مستقل از احزاب و سازمان های سیاسی، به وجود می آورند و از این طریق خواسته های خود را به طور مشخص ابراز می کنند. با این حال، در جنبش اعتراضی اخیر، گفتیم که خودجوشی کامل وجود ندارد. گروه ها، کمیته ها و فعالانی، بویژه از اقشار دانشجویی، فعالیت و نقشی قابل توجه ایفا می کنند. همواره باید تأکید کنیم که «مردم» چون پدیداری یگانه و واحد وجود ندارند که «چیزی» بخواهند، بلکه مردمان در چندگانگی خواسته های شان عمل می کنند. مردمانی که در نقطه ای، در لحظه ای معین و در اتفاقی، رخدادی تاریخی، همسویی ها و مشترکاتی را در خود می یابند که به اراده ای واحد می انجامد. اما اراده ای موقت، همواره متزلزل و ناپایدار.

6- آزادی منفی ، آزادی مثبت

با این حال آن چه که در باره ی خواسته های جنبش اعتراضی، حداقل تا کنون، می توان گفت این است که اقشاری که وارد صحنه ی مبارزه ی سیاسی و اجتماعی شده اند، خواهان کسب حقوق شهروندی و مدنی، تغییر مناسبات مبتنی بر تبعیض به ویژه در رابطه با پایمال شدن حقوق بشر، به رسمیت شناختن منزلت انسانی و سرانجام نفی دیکتاتوری و کسب آزادی و دموکراسی هستند. خواسته های برشمرده، در کلیات شان، بدون تردید خواسته هایی هستند که موجودیت تئوکراسی استبدادی کنونی ایران در شکل مطلق کنونی اش را نفی می کنند. از این چشم انداز، چنین خواسته هایی می توانند، در صورتی که شرایط لازم فراهم آیند، منتهی به تغییراتی ژرف در حوزه ی سیاسی ایران شوند. اما پرسش اصلی همواره باقی می ماند: کدام آزادی؟ آزادی، آری. اما صرفاً آزادی منفی، آزادی از (و یا نسبت به) چیزی دیگر؟ و یا آزادی مثبت، یعنی آزادی برای چیزی، هدفی و غایتی. در این جاست که از آن چه که «نمی خواهیم» (نه به جمهوری اسلامی و دیکتاتوری) به آن چه که «می خواهیم» یعنی به پروژه ی سیاسی اجتماعی میرسیم. به بیان دیگر، آزادی و دموکراسی برای چه؟ برای کدام مناسبات دیگر و با کدام مشخصات... پرسش هایی که، خارج از فرمول های تبلیغی و

شعاری، پاسخ یا پاسخ های خود را در جنبش اعتراضی کنونی تا امروز نیافته است.

7- خواسته های زمانه، خواسته های تاریخی

باید تأکید کنیم که خواسته های اقشار شرکت کننده در جنبش اعتراضی با خواسته های تاریخی دو چیز متفاوت اند. یکی نیستند. هم مشترکاتی دارند و هم تمایزاتی. خواسته های اقشار مردم برخاسته از دریافت های حسی و عینی آن ها می باشند. مناسبتی مستقیم با میزان آگاهی سیاسی - اجتماعی آن ها دارند. اما خواسته ها و طرح های سیاسی- اجتماعی از جانب کنشگران و مداخله گران سیاسی- اجتماعی مناسبتی مستقیم با دریافت و تشخیص آن ها از مرحله ی تاریخی دارند. این تشخیص مرحله ی تاریخی اما ملزومات و شرط هایی را باید بپذیرد. از جمله این که نمی تواند خواسته های مشروع اقشار و طبقات را نادیده بگیرد. این که نمی تواند نسبت به واقعیت های عینی و ذهنی جامعه و هم چنین نسبت به مرحله ی تاریخی زمانه و جهان روا (اونیورسال) بیگانه باشد. این که خواسته های تاریخی نمی توانند در سطح خواسته های واقع بینانه و تحقق پذیر باقی بمانند بلکه فراسوی آن ها می روند. و سرانجام این که بالابردن سطح خواسته ها توسط جریان هایی که مرحله ی تاریخی را وارد میدان مبارزات سیاسی و اجتماعی می کنند، به معنای باورمندی به آرمانشهری است. اما آرمانشهری ای ممکن یعنی نامسلم، اصلاح پذیر و حتا قابل نسخ. و این همان تمایز آرمانشهری ما با مدینه های فاضله ی دینی و آرمان شهری چپ توتالیترا است. آرمانشهری ای که به «سیاست» جان و معنا می هد، ما آن را نابهنگامی ممکن می نامیم. که در رخداد های اجتماعی می توانند، و نه به حتم و ضرور، پدیدار شوند، عروج کنند. آرمانشهری ممکن، به باور ما، در این مرحله از تاریخ ایران، جهان و عصر کنونی، جمهوری ای مبتنی بر دموکراسی، آزادی و جدایی دولت و دین (لائسیته) است. جمهوری ای که البته به معنای پایان تاریخ و اندیشه و فلسفه ی سیاسی و مبارزه برای فراروی از مناسبات حاکم کنونی بر جهان یعنی مناسبات سرمایه داری نیست. اما این فراروی، این اندیشه و تلاش، به شرطی ارزشمند است که بتواند نو آفرینی خود را بر نقد و نفی سوسیالیسم یا کمونیسم توتالیترا، و برگشت از بینش و اسلوب حاکم بر آن ها قرار دهد.

8- کسری عدالت اجتماعی، کسری تشکل پذیری

جنبش آزادی خواهانه ی ایران دارای محدودیت هایی است. البته در تداوم، تکامل و تحول خود، این جنبش می تواند با ایجاد شرایطی و

با شروطی بر این محدودیت ها چیره شود. پاره ای از آن ها را بر می شماریم:

یکم این که این جنبش هم چنان اقشار معینی را در بر می گیرد. با گذشت 6 ماه از آغاز آن، پایه ی اجتماعی این جنبش را همواره اقشار متوسط و تحصیل کرده ی اجتماعی در شهرهای بزرگ بویژه مرکز تشکیل می دهند. اقشاری که بیش از دیگران با اسباب و ارزش های مدرنیته در حوزه های مختلف فرهنگی، سیاسی و اجتماعی آگاهی و نزدیکی دارند. از این نقطه نظر به طور طبیعی در برابر نظام استبدادی و تئوکراتیکِ نافی آن ارزش ها قرار می گیرند و قرار دارند. فعالان جنبش، بویژه در میان دانشجویان و زنان، با این که می توانند از اقشار زحمتکش و «جنوب شهری» باشند، اما به طور عمده از درون اقشار میانی و کمتر تحت فشار مشکلات اقتصادی بر می خیزند و یا به لحاظ موقعیت اجتماعی به این رسته تعلق دارند.

دوم این که جنبش اعتراضی اخیر، تا به امروز، بنا به خصلت انبوهی و به اصطلاح «همگانی» اش، جنبش های انجمنی، مشارکتی و سازمانی را پس نشانده است. با وجود این واقعیت که زمینه ها و ریشه های جنبش را باید از جمله در مبارزات فعالان جنبش های مشارکتی و جامعه ی مدنی پیش از 22 خرداد یافت. این که فعالان جنبش های مدنی در تظاهرات خیابانی به صورت فردی حضور دارند، نافی این واقعیت نیست که جنبش های مشارکتی، مستقل و متشکل مدنی به صورت تشکل های زنان، دانشجویی، کارگری، حقوق بشری، ملیت ها... به نام خود حضور و نقش فعال و مشهودی در جنبش ندارند. واقعیتی که نمی توان آن را تنها در سرکوب و اختناق رژیم توضیح داد.

سوم این که در میان خواسته های مختلفی که البته به طور ناقص از طریق شعارهای سیاسی کنونی بیان می شوند، جای طرح خواسته های اجتماعی در حوزه ی عدالت اجتماعی و دموکراتیسم اجتماعی خالی است. بدون تردید، این کسری عدالت اجتماعی و تشکل پذیری اجتماعی، شرایط نا مساعدی برای رشد و گسترش پایه های اجتماعی و بویژه زحمتکشی جنبش فراهم می کنند.

9- بدیل اصلاح طلبی، تئوکراسی نرم

جنبش اعتراضی فرصتی تاریخی به دست داده است تا جریان های سیاسی رفرمیستی در ایران از اصلاح طلبان برخاسته و منشعب از دستگاه حکومت سی ساله جمهوری اسلامی تا بخشی از اپوزیسیون جمهوری خواه و چپ (بویژه در خارج از کشور)، به هم نزدیک شوند. با وجود شواهدی که مبین رادیکالیسم در جنبش اعتراضی ایران است، رادیکالیسمی که چون درختی می تواند جنگل را بپوشاند، رادیکالیسمی که می تواند به

سبب سرکوب سبعانه ی رژیم تا اندازه ای نیز رشد کند، اصلاح طلبی در تئوری و عمل، بر مبنای حفظ نظام کنونی با تصحیحات و تغییراتی، رو به رشد و گسترش در داخل و خارج از کشور است. به باور ما، جریان اصلاح طلبی در ایران، یعنی هواداری از تغییرات تدریجی و گام به گام با همکاری بخش هایی از حاکمیت اسلامی و با حفظ نوعی از تئوکراسی دینی (ولایت نظارتی به جای ولایت مطلقه) از پایگاهی اجتماعی و ایدئولوژیکی در میان اقشار و طبقات مختلف و نه تنها اقشار متوسط برخوردار است. از این رو این تصور باطل که رادیکالیزاسیون جنبش اعتراضی به زوال گرایش اصلاح طلبی در ایران خواهد انجامید، که اصلاح طلبان را به زباله دان تاریخ خواهد انداخت... از پایه های مستدل و محکمی برخوردار نیست. در ایران، راه تحول به سوی گونه ای «جمهوری اسلامی نرم» با در بر گرفتن بخشی از حاکمیت فعلی تا نو اندیشان مذهبی و با اتکاً به بخش های بزرگی از اقشار و طبقات مردم، نه تنها مسدود نیست بلکه امکان پذیر است و هم چنان آینده دارد.

در این جا باید از حضور ممتاز بخشی از روحانیت در جنبش نام برد. این حضور فعال در عین حال به معنای استمرار دخالت دین داران و بویژه روحانیت در امور سیاسی است. دخالتی که همواره به نام شریعتِ راهنما و راهبر سیاسی انجام می پذیرد. با زبان دینی، زبان قابل فهم بخشی از عموم، بخش دیندار و نه با زبان عموم یعنی با ترجمه ی زبان دینی خود به زبان لائیک قابل فهم عموم (ایده ای که از هابرماس وام می گیریم). این اصلاح طلبی همواره متکی بر روحانیت اگر چه با ولایت مطلقه فقیه کنونی سر سازگاری ندارد اما مدافع گونه ای ولایت نظارتی و سرپرستانه ی دین و روحانیت بر امور کشور و دولت است و در نتیجه همواره در گونه ای تئوکراسی اما در شکل نرم آن باقی می ماند.

10- رخداد آفریننده، سه تلاقی

اکنون، پرسشی که می ماند این است که آیا این محدودت ها و پس راندگی ها در جریان تحول و تکامل جنبش رو به کاهش خواهند رفت؟ آیا در آینده شاهد رشد و شکل گیری جنبش های سیاسی اجتماعی با تمایزات و ویژگی های خود خواهیم بود؟ آیا کارکنان کشور، کارگران، کارمندان و شاغلین بخش های مختلف اقتصادی (دولتی و خصوصی) در شکل مبارزاتی اساسی چون اعتصاب عمومی و سیاسی (و نه صرفاً مطالباتی- اقتصادی) وارد صحنه خواهند شد؟ و سرانجام این که رخداد سیاسی- اجتماعی در ایران چه شکل های ویژه را در نوآوری خود، اگر نوآوری ای در کار باشد، به وجود خواهد آورد؟ پاسخ به این پرسش ها اکنون

نا بهنگام است. اما مسلم این است که چنین اموری بدون مداخله گری جنبش های مدنی، مشارکتی و متشکل با ویژگی ها و تمایزهای خود، بدون گسترش مبارزات از سطح اقشار میانی و دانشگاه ها به محیط های کار و تولید، از شهر های بزرگ و میادین بالای شهری به شهرستان ها و میادین پایین شهری، میسر نخواهند بود. هم چنین نیز، این امور بدون فراروی از جنبش شعاری و دامن زدن به جنبش فکری و سیاسی به منظور طرح ریزی اثباتی آلترناتیو جمهوری اسلامی - گذار از چه نمی خواهیم به چه می خواهیم و آن هم نه در کلیات عام و نامشخص بلکه در مشخصات - و چالش میان پروژه های سیاسی - اجتماعی... امکان پذیر نخواهند شد.

در یک کلام، آیا جنبش می تواند به رخدادی آفریننده (و نه صرفاً نفی کننده) تبدیل شود؟ رخداد چون اتفافی نا بهنگام، بدیع و بی سابقه که چیزی نو خلق کند. چنین رویدادی ناگزیر از تلاقی سه چیز بر می خیزد: انسان، واقعیت و ایده. انسانی که با دیگر انسان ها در جنبش های مشارکتی همراهی و همکوشی می کند. واقعیت چون واقعیتی درونی، اندر باش(2) و نه برین، قدسی، خدایی و یا واقعیتی زمینی اما همواره قدسی و برآمده از قدرت، دولت و سلطه. سلطه ی فردی، کاستی، قشری یا طبقه ای معین. و سرانجام تلاقی این دو (انسان و واقعیت در خود) با ایده. در بستر واقعیتی که نام بردیم، انسان های مشارکتی هستی و مناسبات خود را خود به دست می گیرند و به دست خود نیز همواره تغییر می دهند. پس نیاز آن ها به ایده هایی است که در پرتو آن ها، مبارزه برای دگرگون سازی خود و واقعیت را به پیش برند.

11- موضع ما :

نقد، مبارزه و آرمان شهری ممکن

موضع و مداخله ی ما و به طور کلی جمهوری خواهان لائیک و چپ دیگر و غیر توتالیتار در جنبش اعتراضی ایران چه می تواند باشد؟ با توجه به آن چه که رفت، مناسبات ما با این جنبش، مناسبات بین دو چیز خارج از هم نیست. جنبش اعتراضی ایران ابژه ای بیرونی نیست که ما را تنها در برابر مسأله ی پشتیبانی از آن قرار دهد. ما در درون جنبش هستیم ولو این که در خارج از کشور فعالیت می کنیم. همین رابطه با جنبش را، به نوعی، گروه ها و فعالین متشکل جامعه ی مدنی در داخل کشور دارند. آن ها نیز، هم در درون جنبش قرار دارند و هم، در عین حال، خارج از آن. تا آن جا که در جنبش همگانی تفاوت ها و تشکل ها به نفع یکسان سازی پس رانده می شوند. مناسبات ما با جنبش دوگانه است. مناسباتی مبتنی بر اتفاق و

انتقاد. ما همراه جنبش اعتراضی و همبسته با آن در مقابله با نظام جمهوری اسلامی عمل می‌کنیم. در نفی دیکتاتوری و استبداد و در دفاع از آزادی‌های اساسی، حقوق بشر و شهروندی. ما در ضمن به نقد کاستی‌های جنبش و مواضع اصلاح‌طلبان در حفظ تئوکراسی دینی در هر جا که چنین تشخیص دادیم می‌پردازیم.

ما در عین حال در این جنبش از آرمان‌شهری ممکن دفاع و برای متحقق ساختن آن مبارزه می‌کنیم. پروژه‌ی سیاسی - اجتماعی ما همانا جمهوری‌ای دموکراتیک، لائیک و اجتماعی است. در این راه، مبارزه برای لغو قانون اساسی جمهوری اسلامی و تشکیل مجلس مؤسسان برای تدوین قانون اساسی دیگر می‌تواند از یکسو، به چالش میان برنامه‌ها و پروژه‌ها دامن‌زند و از سوی دیگر، شرایط رشد آگاهی سیاسی اقشار و طبقات مختلف برای تغییرات اساسی در ایران را فراهم آورد. پروژه‌ی جمهوری دموکراتیک و لائیک به طور عمده در چالش با پروژه‌ی اصلاح‌طلبی قرار دارد. دیگر پروژه‌هایی چون پادشاهی، چپ‌توتالیتر و غیره نیز البته مطرح‌اند، اما نه در همان مرتبه و اهمیت. پروژه‌ی اصلاح‌طلبی یعنی طرح اصلاحات تدریجی و مدیریتی با حفظ ستون‌هایی مهم از نظام جمهوری اسلامی. یعنی ادامه‌ی سلطه‌ی روحانیت و تئوکراسی در شکلی دیگر. اصلاح‌طلبی، گرچه ممکن است قادر به تغییراتی در نظام شود، اما بطور اساسی تهی از آرمان‌شهری است و بنا بر این نمی‌تواند راه‌نمای کار ما قرار گیرد. معنای «سیاست» و «کار سیاسی» در برداشت، فلسفه و بینش ما (جهان‌بینی ما) که با معنای سیاست چون مدیریت وضع موجود مغایرت تام دارد، جدا از آرمان‌شهری یا اوتوپیا نیست. اما آرمان و اوتوپایی ممکن که برای آن می‌ارزد شرط‌بندی کرد. یعنی تلاش و مبارزه کرد. هر چند که تحقق بخشیدن به این آرمان‌شهری ممکن در جنبش فعلی و در این برهه از تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران نیز محتوم و مسلم نیست.

* از گفتگوهای سارتر و بنی‌لوی. رجوع کنید به مقالات نگارنده در طرحی نو، نشریه‌ی شورای موقت سوسیالیست‌های چپ ایران:

www.tarhino.com

** لئو اشتراس در فلسفه‌ی سیاسی و تاریخ.

1. بسیارگونه multitude:

2. اندرباش immanent :

لائسیتہ، جدائی اسلام از حکومت در جنبش ایران

“انجمن گفتگو و دمکراسی” در پاریس یکی از نشست های خودرادر [x] ژوئیه 2009 به “تحلیل از شرایط کنونی ایران” اختصاص دادودر این نشست من بحث خود را در باره لائیسیتہ مطرح ساختم . در اینجا نظر خود را با توضیحات بیشتر بیان می نمایم.

جنبش اخیر و رویداد های سیاسی جامعه ایران مسئله لائیسیتہ و جدائی دین از دولت را با قدرت در دستور کار قرارداد. با توجه باینکه طی سی سال اخیر دین اسلام بر دستگاه دولتی و عملکرد آن تسلط داشته وزمامداران بنام دین حکم رانده اندو مشروعیت خودرا ناشی از پیوستگی نسبت به دین حاکم میدانند، امروز این پرسش مطرح است که آیا جامعه ما از تسلط دینی دور شده ، ذهنیت به ضرورت جدا شدن مذهب از دولت آگاهی یافته وبالاخره آیا پیکار اجتماعی این امر را درراس مطالبات خود قرار میدهد یا نه؟ برای پاسخ به این پرسش ها در ابتدا درباره نظام ولایت فقیه توضیح داده شده، سپس به سکولاریسم ولائیسیتہ در بستر رویدادهای اخیر توجه شده و بالاخره به ضرورت لائیسیتہ در جامعه ایران اشاره خواهد شد.

حاکمیت ولایت فقیه

سی سال پیش در شرایط ناتوانی افکار دمکراسی خواهی و نیروهای دمکراسی خواه، آخوند ها و سیاستمداران شیعه رهبری انقلاب را قبضه کرده وایران از سلطنت مطلقه به ولایت مطلقه انتقال پیدا کرد. سیستم جدید اگرچه جنبه نمادینی از جمهوریت داشت ولی در بنیاد یک قدرت سیاسی مذهبی متکی بر خودکامگی ولی فقیه بود. حکمرانان جدید با توجه به تمایلات مردم وافکار عمومی جامعه جهانی و نیز باتوجه به بافت سیاسی گروه های مدعی قدرت، در پی آن برآمدند تا واژه جمهوریت بکار رود و جنبه نمادین رای گیری مطرح شود، ولی در واقع تمایل بخشی از آنان استقرار مدل “فقاہتی” ومبتنی بر مکتب محمدی و ولایت و خلافت علی بود. بزبان دیگر اینان طرفدار خلافت شیعی بودند. در این باره رفسنجانی مینویسد: “برای اولین بار حکومت اسلامی شیعی

بر اساس ولایت فقیه و احکام فقه اسلام به وجود آمده و ریشه اختلافات ما و لیبرال ها همین جا است که آنها فقه ما و ولایت فقیه را قبول ندارند" (عبور از بحران، دفتر نشر معارف انقلاب، 1378). در تاریخ اسلام خلافت سنی ها مانند خلافت عثمانی تحقق یافته بود، ولی پس از مرگ علی خلافت بر پایه مدل شیعه میسر نگشت. انقلاب ایران و تسلط روحانیان شیعه این فرصت طلایی را بوجود آورد.

اصل دوازده قانون اساسی جمهوری اسلامی اعلام میدارد: "دین رسمی ایران، اسلام و مذهب جعفری اثنی عشری است و این اصل الی الابد غیر قابل تغییر است". رهبران جدید قدرت شیعی خود را ابدی اعلام کرده و طبق اصل پنجم "در زمان غیبت حضرت ولی عصر... در جمهوری اسلامی ایران ولایت امر و امامت است بر عهده فقیه". این فقیه صالح، عهده دار حکومت میباشد (ان الارض یرثها عبادی الصالحون) و امور مقننه و قضائی و اجرائی به تصمیم و اراده او موکول میشود. بنابراین بر پایه قانون اساسی تمامی امور کشوری به تصمیم فقیه دیکتاتور وابسته است. بعنوان نمونه اصل یکصد و بیست و یکم سوگند نامه ی رئیس جمهور را چنین تنظیم می نماید: "من بعنوان رئیس جمهور در پیشگاه قرآن کریم و در برابر ملت ایران بخداوند قادر متعال سوگند یاد میکنم که پاسدار مذهب رسمی و نظام جمهوری اسلامی و قانون اساسی کشور باشم". این شخص بعنوان نامزد ریاست جمهوری توسط فقیه تعیین شده و پس از رای و انتخاب توسط مردم باید دوباره مورد تائید فقیه قرار بگیرد.

جمهوری اسلامی در قانون اساسی اش انتخابات ریاست جمهوری و انتخابات نماینده گان مجلس را برسمیت میشناسد، ولی بعنوان یک نظام مذهبی و بر پایه اصل ولایت مطلقه فقیه در کردار پیوسته رای مردم را نفی کرده و راه را برای عملکرد یک استبداد همه جانبه باز میگذارد. ولی فقیه، حاکمان و مسئولان مرتبط به او و تمامی نهادهای وابسته برای اجرای احکام الهی ولایت فقیه آرا مردم را

زیر پانواده و در صورتی که بیان مخالفی باشد به هرگونه فشار و سرکوب و اعدام دست میزنند. زیرا از این دیدگاه انسانها فاقد قدرت تشخیص بوده، عقل آنها قاصر بوده و حکم خدائی ولی فقیه باید اجرا گردد. روشن است که این نگرش تمامیت خواه که متکی به دستگاه ایدئولوژی شیعه و دروغ پردازی ها و جعلیات تاریخی آنست، نه تنها در خدمت دیکتاتوری فردی قرار ندارد، بلکه بعلاوه پاسدار منافع شخصی و گروهی روحانیون و مجموعه امتیازات سیاسی و اقتصادی گروه بند های حاکم میباشد.

فراموش نباید کرد که باوجود این سیستم مطلقه و اراده تمامیت خواه اش، امکان ندارد که تناقضات درون جناح های حاکمیت پنهان باقی بمانند و طبعاً روند های اجتماعی الزاماً منکوب و خاموش نشده و جامعه پیوسته به نوآوری دست میزنند. حال ببینیم در طی حرکت های اخیر چه پدیده هایی در مقابل تمامیت خواهی مذهبی واکنش نشان داده و به نحوی در جستجوی ناتوان نمودن سلطه مذهبی و سیستم سیاسی مطلقه آن میباشند.

عرفی گرائی در جامعه

اگر در یک کلام عرفی گرائی یا سکولاریسم را تحول منطقی وزمینی اجتماع در نظر بگیریم و آنرا بیان گسترش عقلانیت فردی وکنده شدن آن از قدرت فلج کننده آسمانی و تقدیرگرائی بدانیم، تحولات اخیر بیان توسعه نسبی سکولاریسم است. توسعه علم و صنعت، گسترش آموزش عمومی و رسانه های گروهی، بکارگیری تکنولوژی های نوین در تصمیم ها و فعالیت های اداری و اقتصادی، تسخیر کره ماه و علم هوا شناسی و غیره و غیره ساختار عقب افتاده ذهنی را درهم ریخته است. در چنین بستری باور به خشم خدا و شیطان کاسته شده و انسان به آگاهی فزونتر دست یافته است. انسان از بنده به فرد تبدیل شده و "امت" بیش از پیش به افراد تجزیه شده است. به بیان دیگر علیرغم مذهبی بودن جامعه ایران روند های سکولار و عرفگرائی توسعه یافته اند و این امر در بطن همین جنبش نیز قابل مشاهده است.

نمودهای این توسعه همیشه عریان و آشکار نیستند ولی قابل حس اند. پدیده ها همیشه بطرز شفاف حرف نمی زنند، ولی آنها در حال شدن بوده، واقعیت داشته و آنها را باید به حرف درآورد. وقتی تظاهرات کنندگان به احمدی نژاد گفتند: "هاله نورو دیدی، رای مرا ندیدی" هم بر قلب و دورغ دولت انگشت میگذارند و هم غیر مستقیم هاله نور خدائی و خرافه گرائی را مورد انتقاد قرار میدهند. در زمان انقلاب خیلی ها تصویر خمینی را روی ماه دیدند و یا باور کردند که دیگران این واقعه را مشاهده کرده اند. البته کسانی بودند که به این بلاهت خندیدند ولی این امر در همان زمان توسط جامعه به مسخره کشیده نشد و تبدیل به یک انتقاد افشاگر توده ای نگردید. در زمان انقلاب، خمینی به بت تبدیل شده و مردم از این بت شکن میطلبند تا شاه طاغوتی را به پائین بکشاند. خمینی یک اسطوره بود، حرفش حکم الهی بود و بر روان مردم فرمان میراند، ولی امروز این بت پرستی وجود ندارد و در نگاه مردم موسوی بعنوان یک رهبر میتواند خیانت کند و به همین لحاظ تظا هرکنندگان میگویند: "موسوی، موسوی، سکوت کنی خائنی".

باین ترتیب رفتار منطقی و پراگماتیستی جای رفتار اعتقادی کور را میگیرد، مردم عاقلانه تر عمل میکنند.

نمونه دیگر کارزار انتخاباتی است. مضمون شعایرها، مصاحبه ها و گفتگوهای دو کاندیدای اصلی موسوی و کروبی روی مسایل اجتماعی، اقتصادی، حقوق افراد، کرامت انسانی، مسائل جهانی، ارقام و آمار بیکاری و تورم و همچنین دروغ و خرافه گوئی احمدی نژاد تاکید دارد و برخلاف دوره انقلاب و دوران جنگ با عراق، جنبه آسمانی و یا مذهبی پررنگ ندارد. بحث بر سر آنستکه کارنامه دولت کدام است و چه برنامه ای برای جامعه ضرورت دارد. امروزه اگر به شعارهای تظاهرکنندگان توجه کنیم رنگ مذهبی این شعارها بسیار ضعیف است، "الله اکبر" شبانه بیشتر یک تاکتیک علیه اختناق است، و حضور دختر و پسر در کنار هم در نماز جمعه بیانگر عدم اعتقاد به دگم ها و تابوهای مذهب است. مردم احکام رسمی دینی را مورد تجدیدنظر قرار داده و آنها را تابع منافع و نیازهای خود میکنند. رهبران سیاسی علیرغم مذهبی بودنشان نمیتوانند شعارهای مذهبی و یا خرافات دهشتناک احمدی نژادانه مطرح کنند. این نمونه ها بیان آنست که جامعه تغییر کرده و روحیات افراد متحول شده است. جامعه ایران آگاهتر شده، منش های منطبق گرای فردی رشد یافته، جوانان با تکنولوژی های نو به دانش و آگاهی های جدید دست پیدا کرده اند و بعلاوه پیکارهای اجتماعی و تلاش زنان آگاه علیه احکام اسلامی و خرافه ها و همچنین تلاش روزنامه نگاران و مباحث فلسفی و روشنفکری و در این چهارچوب مبارزات فکری نواندیشان مذهبی همه و همه بر باز شدن جامعه و به عقب راندن روحیه آسماننگرا نقش ایفا کرده اند.

عرفی شدن جامعه بمرور حیطه عملکرد مذهب را در اجتماع محدود کرده و کار را برای حکومتگران مذهبی مشکل میسازد. دیگر جامعه را نمیتوان بر پایه حکم ولایت فقیه چون نایب خدا و فلان امام آرام نگه داشت. مردم الزاما ناباور نشده اند ولی آنان با عقل سلیم خود زندگی را اداره میکنند و هر چه بیشتر از رجوع بدین در رفتار خود دور میشوند. طبعاً اعتقادات کهن، رفتن به چاه جمکران، دعا و دخیل بستن ها، سفره انداختن ها، به محمود علی قسم خوردن ها، سینه زنی ها و غیره ادامه پیدا خواهند کرد، ولی در دل همین جامعه عقلانیت و استقلال فردی و آزادی طلبی روحی و اجتماعی نیز با قدرت بیسابقه جلو میرود و این پیشرفت نه تنها حاکمیت مذهبی بلکه تمامی جریانات دینی را نیز به چالش میکشاند. پویائی جامعه، مدرنگرائی ذهنیت و رشد عرفگرائی، بطرز بیسابقه بحران و تنگنای رژیم را تشدید نموده است.

مطلب دیگر جایگاه لائسیته در دوره کنونی است. لائسیته بمعنای جدا شدن دین از دولت است، یعنی دین نباید در امور حکومتگری و اداره جامعه مداخله نماید. دین امر خصوصی افراد است، در جامعه ما شهروندان معتقد و ناپاوران وجوددارند و بنابراین این یا آن مذهب هر چند اگر پیروان آن اکثریت جامعه را تشکیل دهند، نباید منشا هدایت و مدیریت جامعه باشد. دین نباید مرجعی برای سیاست و اقتصاد و آموزش و پرورش در جامعه باشد. مسلماً افراد از ذهنیت خود جدا نبوده و با آن زندگی میکنند، ولی بحث بر سر عدم پذیرش دین و احکام آن بعنوان منشا و پایه تصمیم گیریها در جامعه است. اگر معتقد هستید، پس دین را در قلب و خانه و مسجد خود نگه دارید، میتوانید در فعالیت اجتماعی اتان ایمان خود را بکار گرفته و آنرا تبلیغ کنید، ولی دین را منشا قانونگزاری و سیاست مملکت داری در نظر نگیرید. حاکمیت دین، حاکمیت ستمگرانه است، زیرا دینی که بر قدرت قرار میگیرد بخاطر احکام مقدس خود تلاش خواهد کرد تا برای تسلط دائمی خود، دیگر دیدگاهها را بخاطر خدائی نبودنشان حذف کند و این سرآغاز استبداد است. لائسیته ضد دین نیست. لائسیته چارچوب همزیستی مذاهب گوناگون را فراهم ساخته، ولی تاکید میکند که حکم خدا منشا قانون برای اداره کشور نیست. بنابراین خواهان این گسست و جدائی باید بود. ما میدانیم که در ایران انحراف بنیادی، در راس قرار دادن مذهب شیعه است. جدائی از دین، هر دینی، یک اصل است و در ایران جدائی حکومت و دولت و سیاست از اسلام و مذهب شیعه یک ضرورت بنیادی و آزادیبخش میباشد. در زمان انقلاب عده ای از روحانیان و سیاستمداران و روشنفکران مذهبی ولایت فقیه و سپس ولایت مطلقه فقیه را به جامعه تحمیل کردند. آیت الله منتظری مینویسد: "در رابطه با گنجاندن اصل ولایت فقیه در قانون اساسی من و آقای بهشتی و ربانی شیرازی و حسن ایت اصرار داشتیم. البته بعضی ها هم مخالف بودند. مثل آقای طالقانی و بنی صدر" (خاطرات آیت الله منتظری، چاپ اول، بهار 79، ج 1، ص 45)

در قانون اساسی، اساس جمهوری اسلامی قرآن و اسلام میباشد و طبق اصل چهارم: "کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزائی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر اینها باید بر اساس موازین اسلامی باشد". باین ترتیب تمام جنبه های زندگی ایرانیان از دریچه مذهب شیعه نگاه میشود. رجوع دادن به اسلام و قرآن بمعنای نفی خرد انسانها و قدرت عقلی آنان میباشد. در تمام زمینه ها انسانها

باید خود را محدود و سانسور کنند تا مطابق قرآن باشند. در غیر این صورت ولی فقیه به نگرانی از احکام شریعت، هر گونه دوری از قرآن و تفاوت با تفسیر خود را به مجازات میکشاند.

با این ترتیب هرگونه جمهوریت نمائی از سیستم حذف شده و یک فرد بر اریکه سلطانی جلوس کرده، قدرت فردی اش را بعنوان مظهر اراده الهی جلوه داده، هرگونه مخالفت را بعنوان مخالفت با خدا و هر مخالف را "مخارِب با خدا" نشان میدهد. این نظام سیاسی مذهبی در ابتدا با استفاده از اعتقادات، ساده لوحی ها، نادانی های در جامعه و نیز با بکارگیری رسانه های تبلیغی مردم را باسارت کشیده و آنجا که لازم بود هر نوای آزادی طلب را بنام اراده فقیه و الهی سرکوب نمود. دیروز خمینی و امروز خامنه ای به دیکتاتور مهبی تبدیل گشته اند که هر اختلاف در میان هیات حاکمه و یا انتقاد به سیستم و سیاست حاکم از جانب مخالفین را بشدیدترین صورت سرکوب میکنند. هر آخوند و مسئول و پاسداری با اتکا به حکم ولی فقیه خود به یک مستبد کوچک و بزرگ تبدیل گشته و نفس جامعه را میگیرد. پس در شرایط کنونی مخالفت با ولایت فقیه بیانگر آزادی خواهی است. ولی فراموش نکنیم که این وضعیت ناشی از حاکمیت اسلام شیعه بر دستگاه حاکمه است. این دین تمام رفتار و کردار این حکومت را جهت میدهد. روشن است که اجرای عملی احکام اسلامی همیشه آسان نیست زیرا جامعه بدلیل رشد سکولاریسم و مقاومت و اعتراض اجتماعی می ایستد و آنرا پس میزند و گاه حاکمان را مجبور مینماید تا امتیازاتی بدهند. با وجود این در هم آمیزی دین و سیاست مهلک و توان فرساست.

در جنبش کنونی بعد از سی سال جمهوری اسلامی، مردم در حرکت مبارزاتی خود علیه ولی فقیه میشوند و پیوند دین و دولت را زیر سؤال میبرند. این یکی از دستاوردها و نوآوری های این جنبش است. خامنه ای رهبر سیاسی رژیم، خود ولایت فقیه است و هنگامی که این نماد مستقم اراده الهی مورد انتقاد و تعرض جنبش مردمی قرار میگیرد و تظاهرکنندگان در خیابان ها فریاد میزنند "احمدی جنایت میکنه، رهبر حمایت میکنه"، "رهبر جنایت می کنه، دولت حمایت می کنه" و یا "مرگ بر خامنه ای"، این امر جز نفی ولایت فقیه و دیکتاتوری اش معنای دیگری نمیتواند داشته باشد. در این روزها شعار شفاف دیگری مطرح شد: "رهبر ما قاتله ولایت اش باطله" و یا "سهراب ما نمرده ولایت است که مرده". این شعارها بطور روشن ولایت فقیه خامنه ای را مورد انتقاد قرار داده و ولی فقیه تبهکار را نشانه میگیرند. نفی ولایت فقیه در اینجا بمعنای رد یکی شدن دین

و دولت نیز میباشد. خامنه ای بعنوان رهبر مذهبی، رهبر سیاسی این نظام میباشد.

از همان زمان تصویب ولایت فقیه، افراد بیشماری از روشنفکران و اندیشمندان، اکثریت جریانات چپ و جمهوریخواه و مصدقی این اصل مذهبی استبدادی و درهما میزی مذهب و حکومت را رد کردند. اما نیرو های "ملی مذهبی"، آقای بنی صدر و بیشماری از روشنفکران دینی در همان زمان که بر ضد ولایت فقیه مبارزه میکردند از جدائی دین و دولت ولایستیته حمایت نمیکردند. آقای بنی صدر در تمام نوشتارهای خود منابع قرآنی و اسلام شیعه را مرجع گرفته و پیشنهادهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی خود را بر چنین اساسی قرار میدهد. ایشان در جاسه سخنرانی دوساعته خود در هیژده ژوئیه در پاریس، با تحلیل شرایط ایران چهارده دستاورد جنبش اخیر را طرح کرد و یک کلمه هم در باره لایستیته نگفت.

شرایط در حال تغییر است. در دوره های اخیر برخی از آیت الله های بزرگ و روحانیون و نواندیشان مذهبی و یا جریانات سیاسی مذهبی ولایت فقیه را رد نموده و خواهان بکنار راندن سیستم دینی از سیاست حاکم گردیدند. آقای اشکوری بروشنی از جدائی دین و دولت سخن میگوید. در گذشته و دوران جدید روشنفکران متعدد، و بلاگ نویسان بیشمار، نیرو های سیاسی خارج از کشور، احزاب و نهادهای بین المللی پیوسته علیه ولایت فقیه و خامنه ای و جنایات ولایت فقیه انتقاد نوشته و پیکار نموده اند. همه این تلاش ها تاثیر داشتند و امروز جمعیتی که در خیابانها فریاد میزند: "رهبر ما قاتله، ولایت اش باطله" حکم قطعی را صادر میکند و به اشکارا به جهانیان اعلام میکند که این نظام استبدادی ولایت فقیه را نمی خواهد و دین در قدرت سیاسی را نمی پذیرد. این یک حادثه بزرگ برای جامعه ایران بشمار میاید.

البته کار هنوز تمام نیست و همیشه پیچیدگی های اجتماعی، رفت و برگشت روندها را باسانی نمی توان دریافت. علیرغم این جوانب ضد ولایت فقیه در حرکت های اعتراضی و علیرغم تمایل برای جداسازی، شاید بتوان گفت که صدای اعتراض علیه حاکمیت دین بر دولت هنوز از قدرت و تجلی آشکار و نیرومند برخوردار نیست. اگر مستقیماً از شهروندان ایرانی راجع به حکومت آخوند پرسش شود، بسیاری از آنان میگویند: "دین را با سیاست نباید قاطی کرد، آخوند ها باید بروند در قم و یا دین در قلب من است."، این بیان نشاندهنده نوعی بیزاری نسبت به سیستم مذهبی حاکم است. شهروندان ایرانی بنام حکم شرعی بارها و بارها نسبت به دوستان و افراد خانواده اشان فشار ها و سرکوب ها را

دیده اند، بنام حکم اسلامی پیوسته شاهد نقض حقوق زنان بوده اند، در زندگی همیشگی دزدی ها و فسادسیاستمداران و روحانیون حاکم را دیده اند، انحصار طلبی آخوند ها و مدیران دینی را در کنترل صدا و سیما تجربه کرده اند، اجرای احکام اسلامی را در قوه قضائیه، حکم اعدام در دادگاه های انقلاب و اسلامی و منحرف نمودن محتوای درسی برای کودکان و جوانان را دیده اند، مشکل جوانان غیر شیعه برای امتحان ایدئولوژیکی به هنگام کنکور را شنیده اند، سرکوب کمونیستها، مسلمانان مخالف رژیم، بهائیان و دراویش را شاهد بوده اند.

پس چرا این فشارهای ناشی از اجرای احکام و اصول دینی، تمایل به جدا کردن دین و دولت را بشکل گسترده تر نشان نمیدهد؟ آیا شعار لائیسیته دور از ذهن اجتماع است؟ آیا پیوندهای ذهنی مردم با مذهب مانع طرح آشکار این شعار است؟ آیا دوگانگی رفتاری نزد اشخاص مانع این بیان آشکار است؟ آنچه در دل می‌خواهیم را نباید بزبان آورد؟

بعلاوه چرا مسئولان و جریان های حاضر در رهبری این مبارزات اخیر به طرح این شعارها نمی‌پردازند؟ روشن است که علیرغم مقاومت در مقابل جناح سرکوبگر خامنه ای، آقایان موسوی و کروبی به طرح شعار لائیسیته و جدائی دین و دولت نپرداختند زیرا باین جدائی اعتقاد ندارند. بطور قطع بخش عظیم شرکت کنندگان در این پیکارها، این جمعیت انبوه جوان زن و مرد، باین درهماآمیزی دین و دولت اعتقادی ندارند و از این نقطه نظر از رهبران کنونی جلوتر میباشد. رهبری کنونی در این زمینه فاقد هماهنگی با خواستهای ژرف مردم است. آقای موسوی در بیست و نه ماه تیرگفت: "اعتقاد داریم راه امام و شهدا با ید ادامه پیدا کند" و یا گفت: "ما به دنبال جامعه ای اسلامی، دینی و آزاد هستیم". دیدگاه آقای موسوی مدلی را پیشنهاد میکند که دیگر ملت ایران آنرا را نمی‌پسندد. خواست این مردم تمایل به جامعه ای را نشان میدهد که فارغ از دین بعنوان خط کشورداری است. برای مردم مدل خمینی پایان یافت و امروز راه امام راه پسگرائی است.

جامعه ما به لائیسیته نیازمند است

جامعه ایران به دمکراسی و آزادی نیازمند است تا بتواند راحت نفس بکشد، توانائی های خود را گسترش دهد، در صحنه جهانی سربلند باشد و مدل مثبتی برای دیگر ملت ها و بویژه کشورهای خاورمیانه باشد. این واقعیتی است که جنبش مسالمت آمیز عمومی کنونی تحسین جهانیان را بر

انگيخت و نشان داد که دمکراسی هدف مردم ایران است. یکی از ویژه گی های این دمکراسی خواهی در کشور ما رد استبداد مذهبی است. سی سال است که ایران بنام اسلام حکومت میشود و مستبدان بنام دین، اقتصاد و سیاست و روابط اجتماعی و مناسبات بین المللی را تنظیم نموده و به آنها جنبه قدسی بخشیدند. سی سال است که هر قاعده اجتماعی و خانوادگی و شخصی را بر منشا دین و مطابق آن محک زدند. بدین ترتیب حاکمان تلاش کردند تا مردم را خلع سلاح نموده، چماق مذهب را بر سر جامعه کوبیده، خرافات را گسترش داده و قدرت تعقل و منطق را تضعیف نمایند. البته جامعه ایران خفه نشد و پویائی آن، اثرات ویرانگر اقدامات رژیم را محدود ساخت.

در دنیای امروز حاکمیت دین تاریک اندیشی و استبدادگرائی است. بنا بر این جامعه ما به لائیسیته نیازمند است، جدائی اسلام از قدرت سیاسی در ایران یک ضرورت است. این شعار جدائی دین از دولت، دمکراسی خواهی در ایران را دقیقتر و شفافتر میکند و به آن قدرت بیشتری میبخشد. در جامعه ای که معتقدین به ادیان گوناگون وجود دارند، سلطه دادن یک مذهب در تضاد با همزیستی و اخلاق اجتماعی قرار میگیرد. سلطه یک دین نفی آزادی است. سیاست ها و قوانین نه از زاویه یک مکتب مذهبی معین، بلکه بر پایه تفکر و تخصص و پژوهش و موازین پیشرفته بین المللی و منشور حقوق بشروصلح و دوستی باید تدوین گردند.

اعتقاد شیعه چه امتیازی بر دیگر اعتقادات مذهبی دارد؟ دیگر مذاهب نیز معتقدند که حرفشان خدائی است و کلامشان حقیقت مطلق است. اداره و مدیریت جامعه محتاج سلطه طلبی نظری یک مذهب نیست. خرافات و جعلیات و افسانه سرائی ها و دگم ها و حتا اصول اخلاقی کلی یک مذهب زمانی که در راس قدرت حکومتی قرار گرفته و با منافع این یا آن گروه بندی اجتماعی سیاسی و این و یا آن مستبد گره میخورند جز تخریب جامعه نتیجه دیگری ندارند. خمینی و خامنه ای قدرت خود را الهی و انمود ساختند و احمدی نژاد خود را نماینده مستقیم امام مهدی و انمود کرد و هاله نور را دید و اینان تمام زور خود را بکار گرفتند تا با استفاده از دین حکومتی منافع خود را تامین کنند و سلطه تبهکارانه ای را بر شهروندان ایرانی تحمیل نمایند. دمکراسی خواهی یک اصل است ولی در عین حال با صراحت باید گفت که حاکمیت مذهبی در تناقض با آزادی است. لائیسیته ضد دین باوران نیست بلکه پاسدار منافع عمومی و تربیت کننده اذهان در چارچوب یک دولت لائیک می باشد. کسانى که در ایران از دادن این شعار سرباز میزنند و سیاست

لائیک را مطرح نمیکنند سلامت روحیه ای آزاد در جامعه مدد نمیرسانند. استبداد عنصر مذهب، روح آزاد را میخورد وله میکند و قدرت پرواز را تخریب مینماید. روشن است که هر ایدئولوژی توتالیتا ریستی دشمن آزادی روان و اندیشه است.

چه باید کرد؟

پشتیبانی قاطع از مبارزات عمومی و مسالمت آمیز مردم ایران. در بستر مبارزات کنونی علیه رژیم جمهوری دیکتاتوری مذهبی موجود و در همسوئی با آن، ادامه تلاش برای افشای تمام اجحافات و زورگوئی های ولایت فقیهی. نظام ولایت فقیه رای مردم را دزدید و آنها راسرکوب نمود، امروز مردم خواهان نفی ولایت فقیه میباشند. هرگونه ولایت فقیه در تناقض با انتخابات و رای آزاد مردم است، بنابراین فقط ولایت خامنه ای نیست که مورد نفی است.

قانون اساسی ایران سرشار از تناقض است، ولی در عین حال این قانون طرفدار سلطه دینی بوده و در تضاد با آزادی هر شهروند و آزادی اندیشه میباشد. بنابراین نقدونفی قانون اساسی ایران یک امر اساسی بشمار میآید. علیرغم برخی نمادین جمهوری خواهی، تجربیات دیروز و امروز نشان میدهد که پیوسته جنبه ولایت فقیهی و دینی قانون اساسی علیه مردم و خواست های آنان مورد استفاده قرار گرفته است. در خیابان ها تظاهرکنندگان گفتند: "کلاغ پر، جمهوری پر پر". آری اگر توهمی بود، فروریخت. این قانون اساسی یک بن بست است. برخی ها میگویند رژیم از محتوای ایدئولوژیکی اسلامی خود تهی شده و آنچه مانده، فقط قدرت سرکوب است. اول آنکه سرکوب در نهاد ایدئولوژیکی اسلام است و دوم اینکه در دوره بحرانی کنونی اعمال خشونت علیه مردم بطرز انبوه و عریبان است ولی مجموعه احکام و قوانین دولتی به قوت خود باقی است.

کسانی که اعتقاد به جدائی دین از دولت و حکومت دارند باید بطرز رساتر و روشنتر حرف خود را بزنند. مخالفت با ولایت فقیه الزاما بمعنای موافقت با جدائی دین از دولت نیست. رد ولایت فقیه توام با پذیرش اصل گسست دین از حکومت باید باشد. بر اساس این بینش طرفداری از جمهوری خواهی بمعنای نفی ولایت فقیه ورد سلطه دینی است.

زمان آنست تا تمامی جریانات سیاسی داخل و خارج کشور، تمامی مسئولان و فعالان، تمامی نشریات و رسانه ها، تمامی نهادها و وبلاگ ها و تمامی

روشنفکران و هنرمندان مواضع خود را بطور آشکار در مورد لائیسیته و قانون اساسی اعلام کنند و اختلاف نظرات را به بحث بگذارند. ما نیازمند یک جنبش دین پیرایی میباشیم. جنبش امروز جنبش آزادیخواه و دموکراسی طلب است و این جنبش یک روند پویا و دینامیک است و بنابراین نیازمند تفکر و اندیشه است. آنچه تظاهرکنندگان گفتند را از یاد نبریم: "آزادی اندیشه، همیشه، همیشه!"

پاریس ژوئیه 2009

ما فیوکراسی و انتخابات استصوابی

انتخابات در هر جامعه یکی از امور برنامه ریزی شده و مهمی است که توسط آن یک ملت می تواند نمایندگان اجرائی و قانونگزاری خود را برگزیده و برای مدتی معین به آنها حق تصمیم گیری و اداره جامعه را واگذار کند. این انتخابات اگر بر مبنای رعایت اصول دموکراسی و آزادیهای فردی و اجتماعی و شهروندی ملت برگزار گردد طبیعتاً نمایندگان انتخاب شده از مشروعیت ملی و بین المللی برخوردار خواهند بود.

اما اگر اصول ابتدائی آزادی مانند آزادی جمعیتها و انجمنها و احزاب و سندیکاها و مطبوعات و آزادی بیان و... (به طور کلی تمام آزادیهای که به مشروح در منشور جهانی حقوق بشر و میثاقهای وابسته به آن تدوین شده و مورد قبول کشورهای جهان از جمله ایران قرار گرفته است) رعایت نشوند اصل نمایندگی یعنی سپردن حق تصمیم گیری به شخص نماینده مغشوش است و از هیچگونه صلاحیتی برخوردار نمی باشد و در چنین شرائطی انتخابات بی اعتبار است.

در همه انتخاباتی که بعد از انقلاب 57 در ایران سازماندهی شده است، اصول و شرائط ابتدائی لازم برای انتخابات آزاد رعایت نشده است و اگر مردم افرادی را با آراء خود انتخاب کرده اند (فقط در دوره اول انتخابات بعد از 1357) و اگر این افراد بر اساس تمایلات

و خواسته‌های قدرت مذهبی (که خود را تحت اصل استصوابی مندرج در قانون اساسی جمهوری اسلامی رسمیت قانونی داد) عمل نکردند یا بطور فیزیکی حذف شدند و یا صاحبان قدرت مذهبی شرایط را چنان بوجود آوردند که این افراد قادر به عرض اندام و بیان سیاسی نگردیدند و از صحنه بدر شدند.

اما در رابطه با انتخابات در پیش برای انتخاب رئیس جمهور که در ماه خرداد 1388 در ایران برنامه‌ریزی شده است ایرادات بنیادی متعددی وجود دارد که مشروعیت ملی و جهانی آنرا بطور کلی نفی میکند. در این زمینه‌ها مقالات زیادی توسط اپوزیسیون و حتی توسط افرادی که به نحوی در داخل رژیم قرار دارند نوشته شده است. نگارنده این مقاله در نوشته‌ها و سخنرانی‌های خود بطور مفصل و در فرصت‌های گوناگون به آنها پرداخته است. اما در این نوشته بی‌آنکه به بقیه تناقضات جمهوری اسلامی و حاکمیت ولایت فقیه کم بهاء داده شود به دو مورد زیر توجه شده است.

1 - نبود آزادی فردی برای انتخاب کردن و انتخاب شدن. بطوریکه ملاحظه می‌شود در میان کاندیداهای مدعی ریاست جمهوری حتی يك فرد از حلقه اپوزیسیون غیرخودی رژیم وجود ندارد. به عبارت دیگر هر کاندیدی که مورد تأیید ولایت فقیه قرار نگرفته باشد مردود است. اصل استصوابی مندرج در قانون اساسی جمهوری اسلامی بطور بنیادی در تناقض و ضدیت با اصل آزادی بوده و با موازین يك جامعه متمدن و دموکرات ممانعت دارد. برای اینکه ماهیت این انتخابات بهتر بیان شود باید آنرا انتخابات استصوابی نامید و نه انتخابات. چنین نام‌گذاری‌ای شایسته چنان انکشافی در امر انتخابات است که از ویژگی‌های جمهوری اسلامی می‌باشد. همه کسانی که به قبول این اصل تن در دهند در واقع خود را تسلیم شرایطی می‌کنند که بدور از شرافت انسانی بوده و مقام پرارزش آزادی فرد در جامعه شهروندی را تنزل می‌دهند.

2 - کسانی که امروز بر ایران حکومت می‌کنند مفاهیم و اصول حاکمیت ملی و دولت مسئول به معنای شناخته شده در نرم‌های بین‌المللی را زیر پا گذارده‌اند. حاکمیت جمهوری اسلامی چیزی غیر از روابط هرمی داد و ستد قدرت و ثروت بین گروه‌های مافیائی علیه منافع و مصالح ملت ایران نیست که همواره می‌کوشد برای حفظ منافع خود مهره‌هایش را برای نگهداری قدرت در درون خود جابه‌جا کند. هر نوع تشکل افقی و مستقل از این قدرت هرمی که لازمه ایجاد و رشد روابط دموکراتیک در يك جامعه پیشرفته می‌باشد محکوم به نابودی و نیستی است. نهاد ولایت

فقيه نقطه فوقاني حكومت‌گري مافيايي يا «مافيوكراسي» حاكم بر ايران مي‌باشد. اصل انتخابات خلاف روابط سازمانهاي مافيايي بوده آنچه كه تحت عنوان انتخابات روي پرده ظاهر ميشود تلاشي بيش براي كسب مشروعيت و عوامفريبي نيست. تلاشي هست تا به اذهان عمومي جهان تبليغ شود كه در جمهوري اسلامي هم انتخاباتي وجود دارد.

تغييرات در ايران نياز به شجاعت افرادي دارد كه براي خود مسئوليتي نسبت به مردم و ميهن قائلند و حاضراند به ضرس قاطع در مقابل ولايت فقيه قد راست كنند. برخلاف برخي، تحريم يك انفعال سياسي نيست، در ادبيات و اقدامات سياسي نوعي اعتراض بنيادي به كلت حاكميت است كه مورد قبول تحريم كننده نمي‌باشد. تحريم حق مسلم هر شهروندي است كه نماينده مورد نظر خود را در مجموعه كانديدهاي حاضر پيدا نمي‌كند. در هر نظامي اگر حاكميت بخواهد از تحريم خودداري شود درست اينست كه شرائط لازم براي يك انتخابات آزاد و عادلانه را رعايت كند و اجازه بدهد هر فردي بدون هيچگونه محدوديتي خود را به نمايندگي اعلام كند. تحريم حق اعتراض است نسبت به حقوق ضايع شده فرد انساني در جامعه مدني توسط حاكميت. همانقدر كه رأي دادن در يك انتخابات ارزش دارد و جزء وظائف يك فرد در جامعه محسوب ميشود، همانقدر نيز رأي ندادن مهم و باارزش بوده و عكس‌العمل طبيعي يك نارضايتي غيرقابل ترميم مي‌باشد. بي‌توجهي به تحريم مي‌تواند شهروندان معترض را به شورش وادارد و اگر در جامعه‌اي به حق تحريم كننده توجه نشود، تحريم عاقبت به شورش و قيام تبديل خواهد شد و اين حقي است قابل احترام و يك انسان با شخصيت و بامنزلت بايد اگر لازم شد بدان مبادرت ورزد. در شرائط حاضر بايد با صراحت و روشني اين انتخابات استصوابي رياست جمهوري حاكميت ولايت فقيه را تحريم كرد.

اپوزيسيون، فرضيه رفورم و عقل كور چالش انتخابات بخشي از يك مبارزه سياسي است. موضعگيري روشن به مبارزه عليه دشمن شفافيت داده و آن مبارزه را هدفمند مي‌سازد، ارزش مبارزه و مقاومت را افزايش مي‌دهد، تعهد هواداران و هم‌زمان و همراهان را نسبت به حقانيت آرمانهايشان بالا مي‌برد و قدرت عملياتي يك سازمان سياسي را براي رسيدن به اهداف خود مستحكم کرده و در عين حال دشمن را ضربه پذيرتر مي‌كند.

اپوزيسيون و اپوزانها بايد بدانند واقعا چه مي‌خواهند و به دنبال چه چيزي هستند. مطالبه آزادي، گفتگو از عدالت اجتماعي، ادعاي مبارزه براي دموكراسي و استقلال و نظم و نشر آن در برنامه‌هاي

سیاسی سازمانها موقعی ارزش دارد که مبارزه‌ای که برای این اصول میشود هدفمند بوده و ویزیون استراتژیک عینی و روشنی داشته باشد. چگونه میتوان آزادیخواه و مدافع حاکمیت ملت بود و در مقابل قانون اساسی جمهوری اسلامی که سرپا ضد حقوق انسانی و ضد دموکراسی و ضد آزادی است محکم نه‌ایستاد و کوتاه نیامد. کسانی که به آزادی احترام می‌گذارند و برای آن مبارزه می‌کنند باید بدانند که ذره‌ای عقب‌نشینی در مقابل ضد آزادی یعنی حاکمیت ولایت فقیه خلاف اصول آزادی‌خواهی است. اپوزیسیون اگر هنوز نمی‌تواند خود را متشکل کند آیا بهتر نیست بجای تأیید این یا آن عامل ولایت فقیه نسبت به انبوه تناقضات موجود در حاکمیت جمهوری اسلامی روشنگری کند؟

انتخابات باید موقعیتی گردد که اپوزیسیون واقعی به وجود آید و رهبری خود را بسازد، برنامه خود را ارائه دهد. انتخابات باید فرصتی گردد که انجمن‌ها، جمعیت‌ها، سندیکاها و احزاب مردمی و مستقل و غیروابسته فعال‌تر گشته و رشد پیدا نمایند. انتخابات باید موقعیتی گردد تا اپوزیسیون بدور یک پلاتفرم خود را متشکل سازد و به نبردی واقعی علیه جمهوری اسلامی بپردازد و از هدر دادن نیروهای خود در اقدامات انحرافی خودداری نماید.

هر بخشی از اپوزیسیون چه در داخل و چه در خارج از کشور تا بطور مشخص تکلیف خود را با انتخابات در پیش که از همان صحنه‌سازی‌های گذشته برخوردار است مشخص نکند، لیاقت گذاردن عنوان اپوزیسیون را بر خود ندارد و در واقع این مفهوم را متغابن میکند. شاید از داخل رژیم جمهوری اسلامی فردی پیدا شود که بخواهد در رژیم رفورم کند و آنرا در جهت آزادی‌های انسانی تغییر دهد. باید واقعیت این آرزو در عمل اثبات شود چرا که در مدیریت به ویژه در سیاست غالباً بین خواستن و توانستن فاصله درازی وجود دارد، بویژه اگر قرار باشد در کویر در جستجوی چشمه آبی گوارا بود.

به زعم نویسنده این سطور، اپوزیسیون راستین ولایت فقیه که مدعی برنامه اجتماعی دیگری است و خواستار برکناری ولایت فقیه و حکومت اسلامی و جدائی دین و مذهب از اداره مملکت می‌باشد نباید وارد این فعل و انفعالات و جابجائی افراد در جمهوری اسلامی بشود.

امروز در داخل و خارج کشور، بخشی از اپوزیسیون فرضیه رفورم از داخل را باور کرده است؛ این بخش اعتقاد دارد که تغییرات افراد در مدیریت جامعه اسلامی می‌تواند موقعیتی باشد تا فردی سر کار بیاید که نسبت به بقیه مهره‌ها کمتر قشری باشد و تمایلاتی به تغییرات شرائط فشار کنونی داشته باشد و مدیر بهتری بوده و آزادی‌های را

در جامعه قائل گردد پس به این فرد که امکان فراهم آوردن شرائط مناسبتری در جامعه را دارد باید یاری کرد تا به قدرت برسد. این خوشبینی تا آنجا پیش می‌رود که می‌گوید چه بسا وقتی این مهره به قدرت رسید از رهبری ولایت فقیه امتیازاتی اخذ کند یا حتی با او درگیر شود و او را خلع ید کند.

با قبول این اصل که در انبوه پراکنده مخالفین بینش‌های متفاوتی وجود دارد و افراد براساس شناخت و تجربیات و ادراکات خود از اداره مملکت، تاکتیک‌های خود را انتخاب می‌کنند و این حق مسلم آنهاست که موضع‌گیری‌های خود را در این فرصت انتخاباتی بنا بر برداشت خود از کل شرائط تعیین نمایند. صاحبان موضع شرکت در انتخابات استصوابی مسئولیت عمده‌ای را قبول می‌کنند، مسئولیتی که مبنای آن آبخوار اشتباه در تشخیص ماهیت رژیم است که باید در آینده پاسخگویی آن باشند. فراموش نکنیم که اینها در مورد خاتمی نیز چنین تحلیل غلطی را کردند و به نحوی به جمهوری اسلامی و نماینده و رئیس جمهور آن مشروعیت دادند، امروز نیز رژیم جمهوری اسلامی به دنبال گرفتن چنین مشروعیتی در سطح ایران و اذهان مردم جهان است. آن بخش از اپوزیسیون که یکی از نمایندگان جمهوری اسلامی و یا یکی از برنامه‌های آنها را تأیید کند عقل کور اپوزیسیون است. این عقل کور فراموش می‌کند که هرکدام از این کاندیداها در گذشته کارپردازان جمهوری اسلامی و ولایت فقیه بوده‌اند و در همه اعدام‌های دوره‌ای مخالفین، قتل‌های دستجمعی، کشتارهای زنجیره‌ای، در کشاندن جامعه به يك شرائط غیردموکراتیک، در فشار و ظلم نسبت به زنان و مردان جامعه، در درهم‌کوبیدن انجمن‌ها و سندیکاها، حرفه‌ای و فقر و گسترش فحشاء و در فرار دادن مغزها، در شکست عظیم اقتصادی، در چپاول ثروت ملت ایران، در بدست گرفتن قدرت نامشروع ملی و اعمال آن برعلیه آزادی و دموکراسی و حاکمیت ملی و استقلال ایران یا مستقیماً و بطور آگاهانه دست داشته‌اند و یا این اقدامات را در مقام مسئولین دولتی تأیید کرده‌اند. حال این سؤال پیش می‌آید که این عقل کور درحیطة اپوزیسیون چه جایی دارد؟ آیا بهتر نیست برود و در داخل رژیم و با آن به همکاری بپردازد؟ گیریم که برنامه امروز کروی و موسوی به شکل عوام‌فریبانه تهیه نشده باشد. فرض محال، محال نیست. اما کدام عقل سالم می‌تواند قبول کند که با وجود ولایت فقیه این برنامه‌ها قابل اجراء خواهند بود؟ آیا این آقایان اعلام کرده‌اند که ولایت فقیه و اصول محدود کننده موجود در قانون اساسی را قبول ندارند و اجراء نخواهند کرد؟ آیا حاضرند تکلیف خود را با شخص و نهاد ولایت فقیه روشن کنند و از اوامر او سرپیچی

نمایند؟ آیا حاضرند نسبت به فجایع انجام شده توسط رژیم در این سی سال گذشته انتقاد کنند؟ آیا حاضرند اظهار دارند چرا تغییر نظر داده‌اند و امروز مفاهیم آزادی، حاکمیت ملی، لائیسیته، حقوق شهروندی، عدالت اجتماعی، مدیریت جامعه، تفکیک قوای سه‌گانه، استقلال و حقوق بشر را چگونه تفسیر می‌کنند؟

پاریس

01/06/2009

فرهنگ قاسمی

* رئیس اتحاد مدارس عالی فرانسه، کارشناس دفتر فرانسوی کیفیت در مدیریت آموزشی و عضو کمیته اجرایی فدراسیون اروپایی مدارس عالی

هدف کاهش سن رأی در انتخابات

گفت و گو ایرج ادیبزاده از رادیو زمانه با مهرداد درویش‌پور در باره هدف کاهش سن رأی در انتخابات

در فاصله‌ی کمتر از دو هفته به انتخابات ریاست جمهوری اسلامی ایران، نامزدهای این انتخابات به محمود احمدی‌نژاد، رئیس‌جمهور کنونی، اقدامات وی را با هدف رأی از بودجه‌ی کشور و به دست آوردن رأی با استفاده از امکانات دولتی توصیف کرده‌اند.

از جمله وعده‌ی اوراق مشارکت برای طرح‌های نفتی، وعده‌ی پرداخت ماهانه به هر ایرانی، اعطای سکه‌ی طلا به کارکنان یک بیمارستان، چک‌های پنجاه هزار تومانی به دانشجویان برخی دانشگاه‌ها و هدیه ویژه‌ی رئیس‌جمهور در خوابگاه دختران دانشگاه تهران.

یکی دیگر از طرح‌ها و اقداماتی که از سوی دولت محمود احمدی‌نژاد دنبال می‌شود و بار دیگر لایحه‌ی آن به مجلس شورای اسلامی فرستاده شده است، پایین آوردن سن رأی‌دهندگان با هدف شرکت جوانان ۱۵ ساله در انتخابات است.

غلامحسین الهام، سخنگوی دولت گفته است ما از حق جوانان دفاع می‌کنیم و می‌افزاید دولت لایحه‌ی را به مجلس فرستاده که سن رأی‌دهندگان در قانون ۱۵ سال کامل باشد. تاکنون این لایحه چند بار از سوی دولت به مجلس ارایه شده است اما هر بار با مخالفت

نمایندگان حتا گروه اصولگرای آن روبه‌رو شده است.

برای بررسی بیشتر این موضوع با آقای مهرداد درویش‌پور، استاد دانشگاه و جامعه‌شناس در سوئد، عضو شورای هماهنگی جنبش جمهوری‌خواهان دموکرات و لائیک گفت و گو کرده‌ام.

آقای درویش‌پور به نظر شما اصرار دولت محمود احمدی‌نژاد برای پایین آوردن سن رأی‌دهندگان به ۱۵ سال چیست؟ با وجود آن‌که در قوانین جهانی جوانان زیر ۱۸ سال کودک شمرده می‌شوند؟

نفس این که در جامعهی ایران دولت احمدی‌نژاد می‌خواهد سن رأی‌دهندگان را به ۱۵ سال کاهش بدهد، گویای وضعیت تراژیک و رقت‌باری است که دولت احمدی‌نژاد با آن روبه‌رو است.

از یک طرف انگیزه‌ی دولت از این کار افزایش شانس پیروزی انتخاب مجددش در انتخابات است. به دلیل این‌که اگر بتوانند سن رأی‌دهندگان را پایین بیاورند تحت تأثیر قرار دادن افرادی که کودک و خردسال محسوب می‌شوند و هنوز از بلوغ ذهنی کافی برخوردار نیستند ساده‌تر خواهد بود. بنابراین با توجه به این‌که هم رسانه‌ها در کنترل دولت احمدی‌نژاد قرار دارد و هم این‌که نگران شکست خود در انتخابات است به شدت نیاز به افزایش رأی خود دارد.

به همین دلیل سعی می‌کند بر گروه‌هایی سرمایه‌گذاری بکند که احتمالاً ممکن است از پختگی ذهنی کافی برخوردار نباشند یا شناخت لازم را نداشته باشند. به طور مثال تلاش دولت برای سرمایه‌گذاری در روستاهای عقب‌افتاده، که احتمالاً ساکنانش چندان از کم و کیف مقولات سیاسی، اجتماعی جامعه و جهان مطلع نیستند آغاز شده است.

تمایل برای به دست آوردن رأی آن‌ها تمایل برای به دست آوردن رأی ناآگاه‌ترین‌ها است. درست با همین نوع نگاه و منطق سعی می‌کنند رأی خردسالان را که کمتر آگاهی سیاسی - اجتماعی دارند و حتا از بلوغ سنی برخوردار نیستند به دست بیاورند.

طبیعتاً اگر این گروه بتواند واجد رأی شود برای دولت احمدی‌نژاد پیروزی بسیار، بسیار بزرگی خواهد بود. چون رأی این افراد را آسان‌تر می‌شود با تبلیغات و شستشوی مغزی خرید و سطح آگاهی پایین‌تر این گروه نوجوانان و خردسالان می‌تواند ابزار دست مناسبی برای کسب مشروعیت و نوعی مان‌ی‌پلیشن یا همان‌طور که گفتم شستشوی مغزی باشد.

جنبه‌ی دیگر تراژیک ماجرا در اینجا است که در تمام جهان ۱۸ سال را سن قانونی قرار داده‌اند تا فرد بتواند رأی بدهد. چون فرد از لحاظ ذهنی می‌تواند در تمام امور زندگی مستقل و دارای حق تصمیم‌گیری باشد. این‌که در جامعهی ایران در زمینه‌ی مهمی نظیر مسأله‌ی حق رأی، سن حق رأی را از ۱۸ سال به ۱۵ پایین بیاورند یعنی دوران کودکی را تا ۱۵ سال تقلیل داده‌اند.

معنای دیگر این اقدام نوعی تجاوز به حقوق کودکان زیر ۱۸ سال است. این‌که در تمام جهان افراد زیر ۱۸ سال هنوز کودک تلقی می‌شوند اما در ایران سعی می‌کنند حق رأی از ۱۸ سال به ۱۵ سال تقلیل دهند بدان معناست که به نوعی سن تصمیم‌گیری و مسئولیت‌آوارگی زندگی اجتماعی افراد را یکباره پایین بیاورند. این در حالی است که هیچ نوع شرایط دیگری برای نوجوانان و خردسالان بهبود نیافته است. امری که آنرا چیز دیگری نمی‌شود نامید جز تقلیل حقوق کودکان و کوتاه کردن عمری را که فرد به عنوان کودک بیش از آن‌که نیازمند تصمیم‌گیری باشد نیازمند حمایت جامعه است. از این بعد به نظر من نه فقط این کار یک شگرد زشت انتخاباتی برای سرمایه‌گذاری روی گروه‌های کمتر آگاه‌تر و کسب رأی بیشتر است، بلکه تجاوزی آشکار به حقوق کودکان از طریق کم کردن سن کودکی و خردسالی و وادار کردن آن‌ها به تصمیم‌گیری در مورد یکی از مهم‌ترین مسایل سیاسی مملکت است.

آقای درویش‌پور، گفته شده است که چندین بار این لایحه را به مجلس شورای اسلامی فرستاده‌اند که مجلس تصویب نکرده است. حتی گروه موسوم به اصولگرا هم در میان مخالفان این لایحه هستند. فکر می‌کنید چه وضعی پیش آمده که دوباره می‌خواهند این لایحه را به مجلس بفرستند آن هم تقریباً دو هفته مانده به انتخابات ریاست جمهوری؟

نقض حقوق بشر در جمهوری اسلامی در ابعاد گوناگون جریان دارد. نقض حقوق کودکان هم یکی از مشکلات جامعه است. اما مجازات اعدام کودکان زیر ۱۸ سال آن‌قدر شنیع و زننده بوده که افکار عمومی جهان واکنش نشان داد و حتی برخی از کاندیداهای انتخابات ریاست جمهوری به صراحت مخالفت خودشان را با آن بیان کرده‌اند.

کاهش سن حق رأی آن‌قدر اقدام شنیعی است که هیچ گروهی در جامعه جرأت دفاع از آن را ندارد. حتی در گذشته هم بنا بر عرف و مقرارت بین‌المللی بسیاری از نمایندگان پارلمان هم جرأت نکردند بر این لایحه صحنه بگذارند و حتی با آن مخالفت آشکار کردند.

این‌که این لایحه درست چند هفته قبل از انتخابات مجدداً به مجلس برده شده است دارای پیام صریحی است. یعنی دل‌نگرانی بنیادگرایان و به خصوص دولت احمدی‌نژاد از شکست آن‌قدر بالا است که حتی صبر نمی‌کنند دولت بعدی در این زمینه بررسی کرده و تصمیم‌گیری را به پارلمان موکول کند.

به نظر من تلاش جدی وجود دارد که این اقدام در دوره کنونی دولت احمدی‌نژاد تصویب شود و اگر تصویب شود همان‌طور که گفتم ما شاهد آرایش جمعیتی دیگری خواهیم بود. یعنی افزایش رای چند میلیونی که آقای احمدی‌نژاد روی آن حساب باز کرده که با تبلیغات بتواند آنرا به دست آورد.

به نظر من این اصرار مجدد هیچ دلیل دیگری جز دل‌نگرانی دولت احمدی‌نژاد از شکست در این انتخابات را ندارد. وگرنه روشن است تعجیل آن‌هم در دقیقه ۹۰ تعجیلی فاقد منطق است و دلیلی جز نیاز به افزایش رأی ندارد.

پیرامون نمایش انتخاباتی رژیم در 22 خرداد

جمهوری اسلامی در چنبره تکرار

اسامی نامزدهای تأیید «صلاحیت» شده برای دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری، پیش از هر چیز، نشانگر تکراری بودن نمایشی است که رژیم حاکم در تدارک برگزاری آن در 22 خرداد است. و نه فقط چهره‌ها، بلکه حرفها و وعده‌های آنها نیز، اساساً، بازگویی همان حرفها و حدیثهایی است که، طی دوره‌های اخیر، بارها گفته و شنیده شده است. به رغم دگرگونیهای دامنه‌داری که در ژرفای جامعه جریان داشته و دارد، و با وجود بحرانهای شدیدی که، در عرصه داخلی و بین‌المللی، گریبانگیر حکومت شده، جمهوری اسلامی در چنبره تکرار گرفتار آمده است. این نیز، به نوبه خود، نمود دیگری از فرسودگی و درماندگی رژیم حاکم است.

در شرایط سرکوب و فقدان اپوزیسیون متحد، نیرومند و سراسری که بتواند امیدهای واقعی نسبت به بدیل دمکراتیک و عادلانه برای اکثریت وسیع توده‌ها ایجاد کند، در دوره‌های پیشین رژیم اسلامی هنوز از چنان ظرفیتی برخوردار بود که همراه با استمرار سرکوب و خفقان و ضمن ادامه بساط غارتگریهای خود، با جا به جایی برخی از مهره‌ها و با تغییر پاره‌ای از سیاستهایش، بتواند چهره «جدید»ی از خویش نمایان ساخته و بدین طریق، بعضاً، «تنور»های انتخابات را نیز گرم کند.

پس از پایان جنگ ویرانگر هشت ساله، رفسنجانی میداندار اصلی شده و بر مسند ریاست جمهوری نشست. وی که خود از پیشبرندگان اصلی ادامه جنگ بوده و، به هیچ وجه، چهره‌ای جدید نبود، لکن در شرایط حاکم بعد از جنگ، با جذب بخشی از تکنوکراتها و سرمایه‌داران نوکیسه، و

با کنار نهادن بخشی از «خط امامی»ها و حزب‌اللهی‌های قدیمی، زیر لوای «سازندگی» و «رونق اقتصادی» توانست توهماتی را در میان اقشاری از مردم در داخل و در خارج از کشور به وجود آورد. گرچه این توهمات بعداً فروریخت ولی، در هر حال، جمهوری اسلامی توانست با ارائه چهره‌ای متفاوت از خود در آن مقطع به حیات ظالمانه خویش ادامه دهد.

در خرداد 1376 نیز، سناریویی مشابه اما با صحنه گردانی و حرفهای دیگر به اجرا درآمد. برای کسانی که ترکیب و تغییرات درونی حکومت اسلامی را دنبال می‌کردند، محمد خاتمی که دوازده سال عهده‌دار وزارت ارشاد رژیم بوده، چهره تازه‌ای نبود. اما در آن مقطع، در شرایطی که نومی‌نسبت به تأثیرگذاری اپوزیسیون دمکراتیک همچنان حاکم بوده و بخشهایی از مردم نیز در پی بهبودی نسبی اوضاع از طریق رخنه در شکاف دعواهای درونی حکومتی بودند، حرفها و وعده‌های «سید خندان» راجع به «جامعه مدنی»، «قانونگرایی» و غیره، امیدها و توهمات تازه‌ای پدید آورد که شرکت گسترده در انتخابات دوم خرداد نشانه بارز آن بود. با اینهمه، ناتوانی خاتمی در انجام وعده‌ها و سرخوردگی شدید مردم از اصلاح طلبان حکومتی موجب شد که انتخاب مجدد وی، چهارسال بعد، به نمایش تکراری و کمرنگی تبدیل گردد.

در نهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری، نه پیروان خاتمی و نه کارگزاران رفسنجانی، نتوانستند عناصری جدید با حرفهایی نسبتاً متفاوت، که اندک جاذبه‌ای برای مشارکت بیشتر در انتخابات ایجاد کنند، به صحنه بیاورند. این بار دستجات وابسته به جناح خامنه‌ای، که نامزدها و افراد سرشناس قدیمی آن قبلاً کاملاً بی‌اعتبار شده بودند، تلاش کردند که مهره‌های جدیدی را با عناوین فریبکارانه تازه به میدان آورند. یکی از اینها، محمود احمدی نژاد بود که در تبلیغات انتخاباتی خویش تأکید بسیار روی «دشواریهای اقتصادی» مردم، «مبارزه با فساد اقتصادی» و اجرای «عدالت» داشت. این حرفها، در شرایط حاکم، در کشاندن گروه‌هایی از مردم به پای صندوقهای رأی بی‌تأثیر نبود اگرچه، در واقع، نهایتاً دخالت رهبر، شورای نگهبان و «حزب پادگانی» بود که وی را «برنده» آن انتخابات کرده و بر منصب ریاست جمهوری نشانند.

گماردن احمدی نژاد بر مسند ریاست جمهوری، یک تغییر ظاهری نسبت به دوره‌های پیش را نیز در بر داشت: بعد از 24 سال، برای نخستین بار یک غیر روحانی، هرچند که کاملاً مطیع رهبر، در مقام ریاست جمهوری قرار گرفت. اما انتخابات دهمین دوره، از این لحاظ نیز، هیچ تازگی نسبت به دوره قبلی ندارد. جدا از «برنده» نهایی آن، ترکیب معمم و مکلائی نامزدهای این دوره انتخابات هم تفاوت زیادی با دوره‌های

پیشین ندارد. از لحاظ شرکت مقامات و عناصر سابق امنیتی و اطلاعاتی به عنوان نامزدهای انتخابات هم، این دوره فرقی با گذشته ندارد. از دوره هفتم به بعد، که با ورود ری شهری، وزیر اسبق اطلاعات، به عرصه انتخابات ریاست جمهوری این طریقه باز و باب شد، همواره کسانی از سپاه پاسداران یا وزارت اطلاعات در این انتخابات نامزد شده اند.

آنچه در مورد تکراری شدن نمایش انتخابات ریاست جمهوری مشاهده میشود، درباره سایر انتخابات جمهوری اسلامی هم، به درجات مختلف، صادق است. هرچند که انتخابات مجلس رژیم، به واسطه دخالت مسائل و دعوای محلی و منطقه‌ای، گذشته از منازعات جناحی، در موافقی با تغییر و تعویض چهره‌ها همراه است ولی حرفها و تبلیغات انتخاباتی آنها غالباً کهنه و تکراری است. انتخابات مجلس خبرگان رژیم، که اساساً در برگیرنده مهره‌های ثابت همیشگی است، نمونه بارزی از نمایشهای انتخاباتی تکراری و کاملاً بیگانه با مردم، این حکومت است. تکراری شدن مختصات اصلی و آشکار انتخابات ریاست جمهوری نیز، آن را هرچه بیشتر به سمت انتخاباتی از نوع مجلس خبرگان، سوق میدهد. مروری گذرا بر سوابق و سخنان چهار بازیگر اصلی نمایش انتخاباتی 22 خرداد نیز این نکته را آشکارتر می‌سازد.

احمدی نژاد مکرر، در این دوره انتخابات هم کاندیدای اصلی جریانات وابسته به جناح تمامیت خواه است که خود را با عنوان «اصولگرایان» می‌خوانند. لکن وی، بعد از چهارسال احراز ریاست جمهوری و برجای نهادن کارنامه‌ای سیاه در همه عرصه‌های اجتماعی، اقتصادی و بین‌المللی، دیگر آن عنصر نسبتاً ناشناخته نیست که ادای «خاکی» یا «مردمی» بودن سلف مکلائی خود رجایی را در بیاورد و از این راه بتواند گروه‌هایی از مردم را بفریبد. در این دوره ریاست کسی که مدعی «مبارزه با مفساد اقتصادی» بود، به یمن درآمدهای سرشار نفتی، بزرگترین دزدیها و چپاولگریها به وقوع پیوسته و می‌پیوندد. در اثر گرانی فزاینده و سیاستهای خانمان برانداز این دولت که وعده «آوردن پول نفت بر سر سفره‌های مردم» میداد، باقی مانده سفره ناچیز اکثریت خانوارها نیز ربوده میشود.

در این دور انتخابات هم، احمدی نژاد همان وعده‌های انتخاباتی دوره قبل را تجدید میکند و، در واقع، برای دفاع از عملکرد دولتش هم چاره‌ای جز تکرار آنها ندارد. دولت وی در صدد بود که با تصویب و اجرای طرح «هدفمند کردن یارانه‌ها» (در واقع، حذف یارانه‌ها) و پرداخت یک یا دو قسط نقدی «یارانه» به خانوارها، به عنوان یک شگرد انتخاباتی، آرای را به سوی خود جلب کند، که به دلیل تداوم کشمکش جناحهای حکومتی در این زمینه، ناکام ماند. با اینهمه،

احمدی نژاد در تبلیغات انتخاباتی‌اش باز هم تکرار می‌کند که «ما پیش بینی کرده بودیم بین 50 تا 70 هزار تومان به ازای هر نفر یارانه بدهیم... فرض کنیم متوسط 60 هزار تومان، یک خانوار پنج نفری 300 هزار تومان در ماه یارانه می‌گیرد». علاوه بر این، احمدی نژاد این دفعه نیز با طرح شعارهایی از این قبیل که «نیازمند حمایت هیچ حزب و گروهی در انتخابات نیست» و «دولت اسلامی نمی‌تواند وامدار یک گروه، دسته و جناح باشد»، می‌خواهد همان ترفند فریبکارانه «غیرحزبی» و «فراجناحی» بودن خود را به کار گیرد. با توجه به عملکرد دولت نهم، احمدی نژاد بختی برای پیروزی در این انتخابات غیر دمکراتیک درون «خودی»ها ندارد. ولی با مشاهده کنار کشیدن رقبایی چون لاریجانی و قالیباف از این صحنه و شواهد دیگر، چنین به نظر می‌رسد که قصد اصلی رهبر، شورای نگهبان، و عمده جریان‌های نظامی و امنیتی دخیل در انتخابات، ابقای وی در پست ریاست جمهوری است.

مهدی کروبی، دیگر نامزد دهمین دوره انتخابات است که در دوره قبلی نیز بخت خود را آزموده و حرفهایش را زده است. این بار هم، او به عنوان کاندیدای «اصلاح طلب» و مورد حمایت بخشی از اصلاح طلبان حکومتی وارد صحنه شده و غالباً هم همان وعده و وعیدهای قبلی را بازگو می‌کند. اما وی که از سوی برخی قلم بدستان همچون محمد قوچانی (که بعد از بسته شدن روزنامه «شرق»، حالا سردبیر روزنامه حزب کروبی «اعتماد ملی» شده است) «شیخ اصلاحات» لقب گرفته است، بواقع میانه‌ای با اصلاحات واقعی، حتی در همان حد اصلاحات مورد نظر خاتمی ندارد. وی عنصری میانه باز، مصلحت طلب و شدیداً جاه طلب است که حضور سی‌ساله‌اش در دستگاه حکومتی جمهوری اسلامی نیز آن را به روشنی نشان می‌دهد.

کروبی بیش از پانزده سال مسئول و متصدی «بنیاد شهید» (سومین بنیاد بزرگ بعد از بنیاد مستضعفان و بنیاد آستان قدس رضوی) بوده و طی آن مدت امکانات و شبکه گسترده‌ای برای خود ایجاد کرده و ثروت کلانی به چنگ آورده است. وی در بسیاری از بند و بست‌های درون حکومتی مشارکت داشته و از جمله در ماجرای رسوایی بزرگ شهرام جزایری، 300 میلیون تومان زیر عنوان فریبکارانه «امور ایتم و مساجد»، دریافت کرده است. وی که بعد از تصدی ریاست مجلس سوم، در نتیجه تبانی جفت رفسنجانی-خامنه‌ای، برای مدتی کنار گذاشته شده بود، در فضای سیاسی و اجتماعی بعد از دو خرداد، فرصت یافت که وارد مجلس ششم شده و ریاست آن را هم اشغال کند. اما عملکرد واقعی او در زمان ریاست این مجلس (و نه تنها پذیرش حکم حکومتی و بستن فله‌ای روزنامه‌ها) بیانگر آنست که کروبی، در واقع، به حرفهایی که امروز راجع به «احیا و بسط حقوق شهروندی»، اصلاح قانون اساسی

و غیره بر زبان می‌آورد، باور ندارد. او که در مبارزات انتخاباتی دوره قبلی، طرح عوام‌فریبانه پرداخت 50 هزار تومان برای هر نفر را تبلیغ کرده و آرایی هم از این راه کسب نموده بود، این بار هم همان طرح را با عنوان «مردمی کردن اداره، تولید و توزیع درآمدهای نفتی» مطرح می‌کند که گویا به تأیید اقتصاددانان جریان «کارگزاران» - موتلفین جدید کروی در این دوره - رسیده است. طبق این طرح «کل سود حاصل از فروش انرژی در داخل به حساب مردم واریز می‌شود که ... به طور متوسط به هر ایرانی بالای 18 سال ماهانه 62 هزار تومان تعلق می‌گیرد». شیخ میانه باز، این بار هم با مردم کم فروشی می‌کند، زیرا که 50 هزار تومان پیشنهادی وی در چهار سال پیش، با احتساب نرخ تورم سالانه 25 درصدی، اکنون بایستی دست کم صد هزار تومان می‌شد!

میرحسین موسوی خامنه، نامزد مورد حمایت «جبهه مشارکت» و «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» و برخی دیگر از دستجات «خودی» در این نمایش انتخاباتی هم، حرف تازه‌ای برای گفتن ندارد. آخرین نخست وزیر جمهوری اسلامی، که طی بیست سال گذشته خانه نشین شده و یا در کسوت عضویت «مجمع تشخیص مصلحت نظام»، ریاست «فرهنگستان هنر جمهوری اسلامی» و امثال اینها ایفای نقش می‌کرد، با «احساس نگرانی و خطر» نسبت به آینده نظام اسلامی، دگرباره به صحنه آمده تا بخت خود را برای ریاست جمهوری بیازماید. وی که نسبت خویشاوندی هم با سید علی حسینی خامنه‌ای دارد، «آدم» خامنه‌ای نیست، عنوان «رئیس دولت خدمتگزار مورد تأیید امام راحل» را همچنان یدک می‌کشد و موقعیت و حرفه‌ای برای خود دارد. لکن حرفها و وعده‌های موسوی مکرر هم بسیار کهنه و نخ‌نما شده و یا تکرار مکررات است.

موسوی که همواره از عملکرد خود در دوره 8 ساله نخست وزیری - که در کنار رفسنجانی و احمد خمینی یکی از مسئولان و مجریان اصلی سیاستهای رژیم در آن مقطع و از جمله تداوم جنگ ویرانگر بوده - دفاع کرده و در برابر عمده تحولات و تغییرات سالهای بعد نیز یا سکوت نموده و یا پشتیبانی کرده است، ضمن انتقاد کلی از «افراط و تفریط در کارها»، حالا خود را «اصلاح طلبی که دایم به اصول رجوع می‌کند» معرفی می‌نماید. وی در پی «زنده کردن شعارهای اول انقلاب» و احیای «گفتمان امام» و «خط امام» است. موسوی که از پاسخ صریح به کشتار زندانیان سیاسی در سال 1367 طفره می‌رود، بسیج را همچنان «مدرسه عشق» می‌داند و از جنایاتی که به وسیله بسیجی‌ها، حتی در مورد افراد «خودی»، صورت گرفته هیچ حرفی نمی‌زند. وی که از طرفداران سیاست رشد سریع جمعیت، به منظور ایجاد «ارتش بیست میلیونی» بوده، امروزه در باره صدمات سنگین آن سیاست سخنی

نمی‌گوید ... در یک کلام موسوی جز کلی‌گویی‌ها و حدیث‌های کهنه و تکراری، چیزی برای گفتن ندارد و این نیز نشان دیگری از درماندگی برای کسی است که نسبت به بقای نظام مورد علاقه‌اش احساس خطر می‌کند. وی شاید بتواند گروه‌هایی را که حسرت‌روزگاران گذشته را می‌خورند و یا کسانی را که از گردونه قدرت به حاشیه پرتاب شده‌اند، به سوی خود جلب نماید ولی، در عمل و در صورتی هم که بخت انتخاب در بین «خودی»ها را داشته باشد، نمی‌تواند از سطح یک «تدارکات‌چی» فراتر رود.

چهارمین کاندیداهای «تأیید» شده، محسن رضایی، هم در واقع چرخ پنجم این نمایش انتخاباتی است، و جدا از این که حضور مکرر و مؤکد فرماندهان سپاه و نهادهای امنیتی را در رقابت برای احراز مقام ریاست جمهوری، گوشزد می‌کند، عملاً هیچ بختی برای «برنده» شدن در این انتخابات ندارد.

چنان که ملاحظه می‌شود، حرف‌ها و وعده‌های بازیگران اصلی انتخابات نمایشی دهمین دوره ریاست جمهوری، بازگویی و تجدید همان مکررات است که تاکنون نه تنها گرهی از معضلات اصلی جامعه نگشوده بلکه، به سهم خود، بر آنها افزوده است. این حرف و حدیث‌ها در حالی تکرار و تکرار می‌شوند که بحران‌های همه جانبه‌ای، و به ویژه بحران پرونده هسته‌ای و مناسبات بین‌المللی و بحران اقتصادی، بیش از پیش تأثیرات و تبعات خسارت‌بار خود را بر کار و زندگی و آینده اکثریت توده‌های مردم برجای می‌گذارند. هیچ کدام از این نامزدهای «خودی»، هیچ حرف روشن و تازه‌ای درباره چگونگی برخورد با بحران بین‌المللی اتمی ندارند و یا به کلی‌گویی‌های مبهم بسنده می‌کنند. هیچ یک از آنها، غیر از پاره‌ای وعده‌های کلی و یا طرح‌های فریبکارانه، راه حل مشخص و عملی برای مقابله با بحران اقتصادی و عوارض خانمان برانداز آن در جامعه ما، نداشته و ندارند. نمایش انتخاباتی رژیم در 22 خرداد، اساساً بیگانه با خواست و نیازهای واقعی مردم و مسائل اساسی جامعه است.

حق رای و دشواری انتخاب

محمد اعظمی

در ایران، هر 4 سال یکبار برای تعیین رئیس‌جمهور، مردم را به پای

صندوق رای فرا میخوانند. شرکت در این رای گیری و یا روی برگرفتن از آن، پس از "دوم خرداد"، یکی از موضوعات مورد مشاجره همه نیروهائی است که آرزوی استقرار آزادی را دارند. از علل بروز این اختلاف، می توان به نداشتن درک درست و مشترک از آنچه در ایران تحت نام انتخابات انجام می گیرد، اشاره کرد. درک عمومی و رایج ما از انتخابات، محدود به رای گیری است. در حالی که انتخابات یک دوره سه مرحله ای است. معمولاً پیش و پس از رای گیری، در محاسبه ما وارد نمی شود. ما در مرحله نخست انتخابات شرکت داریم و با شرکتیمان سیاست و برنامه ای را پیگیری کرده، موضع اتخاذ می کنیم. هم تحریمیان(1) و یا کسانی که شرکت نکردن در رای گیری را مثبت ارزیابی می کنند و هم کسانی که مردم را تشویق به دادن رای به کاندیداهای موجود می نمایند همه، در انتخابات به شکلی شرکت و در آن مداخله دارند. تحریمیان واقعی انتخابات، تنها غایبین این سه مرحله اند.

در مرحله نخست انتخابات، حکومت با امکانات و رسانه های خود جامعه را آماده برای شنیدن صداهای متفاوت می کند. کاندیداهای می توانند از برنامه شان بگویند و جریانات سیاسی و اپوزیسیون از سیاست هایشان. اهمیت مساله در این است که برنامه ها و پروژه هائی که در دوره های عادی گوش شنوایی ندارند، در این فضا شنیده می شوند. بیان مطالبات و پرداختن به آنها در این دوره، بدین خاطر اهمیت می یابد.

با این مقدمه، می گوئیم به برخی مسائل مهم در رابطه با انتخابات دوره دهم رئیس جمهوری پردازیم.

مختصات اصلی انتخابات: در جمهوری اسلامی انتخابات آزاد نیست. نه احزاب سیاسی امکان فعالیت آزاد را دارند و نه مطبوعات و رسانه آزاد وجود دارد. فعالان سیاسی، به ویژه آنان که کار تشکیلاتی می کرده اند یا به جوخه مرگ سپرده شده و یا عمدتاً وادارشان به ترک کشور کرده اند. آن هائی هم که باقی مانده اند، نظیر ملی مذهبی ها، نهضت آزادی و دیگر گروه ها و محافل سیاسی، زیر فشار و با محرومیت از حقوق خویش، به حیاتشان ادامه می دهند. تشکل های مدنی و سندیکائی هر چند که وجود دارند، اما با محدودیت های جدی مواجه اند. فعالان آنها به ویژه فعالان جنبش های کارگری، زنان، دانشجویان، اقوام و ملیت ها و .. زیر فشار و سرکوب از حرکت باز مانده اند. برخی از آنان امروز و در جریان همین انتخابات در زندان به سر می برند. از اینرو ما با انتخاباتی مدیریت شده مواجهیم. آنچه که فرا روی ما نهاده اند اجازه شرکت در رای گیری

برای گزینش رئیس جمهور از میان طرفداران جمهوری اسلامی است، که از فیلتر شورای نگهبان گذشته اند.

اگر بر شورای نگهبان و نظارت استصوابی هم، چشم فرو بندیم و آن را نادیده گیریم، وجود زندانی سیاسی و مهاجران سیاسی، بارزترین نشانه ایست از آزاد نبودن انتخابات در ایران. بدین خاطر است که اتخاذ هر سیاستی در رابطه با انتخابات، ما را از بیان و تبلیغ این ویژگی، نباید باز دارد. اهمیت توجه به این مساله اینجاست که آزاد نبودن انتخابات، خود به تنهایی ما را به عدم شرکت در رای گیری، متمایل می کند. اگر کسی چشم بر این ویژگی نبندد، در صورت اتخاذ سیاستی متفاوت، بدهکار توضیحی است به مردم. همانگونه که در یک انتخابات دموکراتیک شرکت در آن یک اصل پذیرفته شده است و یک جریان سیاسی زمانی که از شرکت در انتخابات خودداری می کند، به توضیح وادار می شود، در شرایط غیرآزاد نیز، عدم شرکت اصل است و مخالفان آن، ناگزیر به پیروی از این منطق اند.

البته ما با تیپ دیگری از انتخابات مواجه بوده ایم که نه شرکت و نه عدم شرکت در آن، چندان به دیده نمی آید و اثرگذار نیست. چون رای ها خوانده و شمرده نمی شوند، می دانیم انتخابات در این کشورها، در زیر سلطه استبداد و دیکتاتوری، از فضای ترس متاثر است. آوردن مردم به پای صندوق ها، تحت فشار است و رای شان به اجبار. رای صد در صد مردم عراق به صدام حسین چند ماه پیش از سرنگونی اش و یا برگزاری انتخابات در زمان محمد رضا شاه پس از 28 مرداد، بیانگر این فضا است. در اینگونه جوامع، رای ندادن به قدرت غالب و یا نمایندگی آن و عدم پذیرش انتخابات وقهر کردن با صندوق های رای، یک تمایل عمومی و شکلی از مبارزه است، که بسته به شرایط دامنه آن متفاوت می شود.

اما، آنچه که در ایران برگزار می شود، هم با انتخابات آزاد فاصله دارد و هم با انتخابات به سبک رژیم شاه و صدام. مهمترین مساله در ایران این است که به رغم آزاد نبودن آن، امکان حضور و طرح نظر در پروسه انتخابات مسدود نیست. از سوئی رژیم قادر نیست جلوی صدای اپوزیسیون را بگیرد و از سوی دیگر فضای جامعه آماده شنیدن صداهای مختلف است. به همین دلیل چشم پوشی از این امکان برای دخالت، خردمندانه نیست.

ویژگی دیگر نقش و جایگاه و امکانات یک رئیس جمهور در حکومت اسلامی است. رئیس جمهور طبق قانون اساسی پس از رهبر حکومت، دومین شخصیت و مقام کشوری است. اما این دومین مقام، در مهمترین مسائل مربوط به قوه مجریه، تصمیمات اش توسط رهبر میتواند تعویق به محال شود. توجه به این امکانات و اختیارات از اینرو مهم است که به نظر می

رسد در مباحث جریان‌ات و فعالان سیاسی گاه‌ها جایگاه رئیس‌جمهور در ایران تحت حکومت اسلامی، مبهم و غیر واقعی ترسیم می‌شود. به خصوص کسانی که همواره از شرکت در رای‌گیری دفاع می‌کنند و از هر حادثه و اتفاقی به سود مشارکت بهره می‌گیرند، این ویژگی را بزرگ می‌کنند. به نظر می‌رسد نمی‌خواهند محدودیت‌اش را ببینند و به شکلی جلوه می‌دهند که گویی از رئیس‌جمهور فرانسه حرف می‌زنند. این اغراق در حدی است که در دور پیش، احمدی‌نژاد را چنان توانمند ترسیم کردند که گویا امکان استقرار فاشیسم را داراست. چنین درکی از توان رئیس‌جمهور در ایران جمهوری اسلامی، واقعی نیست. اینکه احمدی‌نژاد توانست تا به این حد خرابکاری کند نباید آن را به حساب قدرت رئیس‌جمهور نوشت. این حد از خرابکاری به دلیل همراهی مقام اول جمهوری اسلامی صورت گرفته است. یعنی این قدرت ولی فقیه است که در رگ رئیس‌جمهور همسو، تزریق می‌شود. اگر احمدی‌نژاد غیر از این می‌اندیشید، سرنوشت اجرای برنامه‌های نا روشن می‌شد. بنابراین اشتباه بزرگی است اگر، بخشی از امکانات و قدرت دستگاه ولایت فقیه را، که فقط در روح هم‌نظران‌اش دمیده می‌شود، جزو قدرت رئیس‌جمهور به حساب آورد.

طرح این محدودیت‌ها به معنای نادیده گرفتن امکانات یک رئیس‌جمهور در حکومت اسلامی نیست. رئیس‌جمهور امکان تصمیم‌گیری و دخالت در مدیریت جامعه را، تا حدودی داراست و این مساله برای جنبش آزادیخواهی ایران کم اهمیت نیست. درست است که پیشرفت اصلاحات در بالا و فقط از طریق بالا تقریباً به جایی نمی‌رسد. اما اگر رئیس‌جمهور قدرت‌ش را از مردم بگیرد و به مردم تکیه کند، برداشتن برخی از موانع قابل تصور خواهد بود. البته چنین افرادی به دشواری می‌توانند از جاده مین‌گذاری شده شورای نگهبان به سلامت عبور کنند. ویژگی دیگر انتخابات این است که با وجود قدرت خدائی ولی فقیه، به رغم اینکه اراده رهبر در قانون بر همین قانون ارجح است، یعنی رهبر مطابق قانون قادر به هر بی‌قانونی است، اما شرایط جامعه و رشد جنبش‌های سیاسی و مدنی و تشدید اختلافات در بالا، امکان یکه‌تازی مطلق ولی فقیه را سد کرده و رهبر نظام را در مواردی، وادار به پذیرش افراد "ناباب" می‌کند. از سوی دیگر انتخابات تا آنجا در کنترل رهبر قرار دارد که از فیلتر شورای نگهبان بگذرند. پس از آن، رهبر می‌تواند فشار وارد کرده قدرت‌ش را به سود این یا آن کاندیدا به کار گیرد، اما قادر نیست هر کس را که مایل است از صندوق برکشد. اگر چنین بود دلیلی نداشت کاندیداها اینگونه و در این وسعت توسط شورای نگهبان زیر تیغ روند. تیغ دستگاه رهبری پس از این مرحله، تا حدی کند می‌شود. نمونه در این مورد کم نداریم.

در دوم خرداد علی خامنه ای دل در گرو ناطق نوری داشت. خاتمی انتخاب شد. با عموم نمایندگان مجلس ششم مخالف بود. نتوانست پس از انتخابات، آنان را حذف کند. حتی در انتخابات دوره پیش او ابتدا به لاریجانی نظر داشت، اما سیر حوادث راه دیگری پیمود. او هم به اجبار، در چند روز آخر با احمدی نژاد همراه شد. از اینرو رهبر جمهوری اسلامی می خواهد، اما نمیتواند که هر که را خواست، برگزیند. در همین حکومت گاهی کسانی از فیلتر دستگاه رهبری عبور می کنند که شاید خود نخواهند، اما در عمل امکان این را دارند خیمه ها و ستون فقرات نظام را سست کنند. این افراد بسته به شرایط و رشد جنبش می توانند موجب اختلال در نظام شوند. در شرایطی که شکاف در بالا دهان می گشاید، امکان دخالت مردم در انتخابات غیر آزاد افزایش می یابد و مردم قادر می شوند با استفاده از این شکاف، مانع قدرت گیری یک جریان شوند.

ویژگی های این انتخابات:

اول اینکه برای نخستین بار است که مساله ایده انتخابات با معیار "مطالبه محوری" طرح می شود. تا کنون اشخاص طرح بودند و شرکت و یا عدم شرکت، برای تائید یا رد همین افراد صورت می گرفت. اکنون بین فعالان سیاسی و مدنی و روشنفکران و روزنامه نگاران، مساله مطالبات برجسته شده و آن را معیار و محک قرار می دهند. در جمهوری اسلامی تا کنون رویکرد به مطالبات در جریان انتخابات، سابقه نداشته است. در این انتخابات عموم فعالان سیاسی و مدنی، زنان، اقوام و ملیت ها، کارگران، دانشجویان و حتی همجنس گرایان، مطالبات خود را طرح و از این طریق خواسته اند جامعه را با خواسته های خود آشنا کنند. این فضا بر کاندیداها هم اثرگذار شده و سخنان کلی آنها نه تنها با گذشت زمان مشخص تر، که مجبور به پاسخگویی شده اند. ابعاد طرح مسائل تا آنجا پیش آمده است که موسوی نخست وزیر را، در رابطه با یکی از تابوهای جمهوری اسلامی، یعنی ماجرای کشتار زندانیان سیاسی در سال 1367، زیر سؤال کشیده اند. فشار در حدیست که او نمی تواند این پرسش ها را نشنیده گیرد. او به پاسخ وادار شده است. مهم نیست آقای موسوی چگونه این جنایت را توجیه می کند. اهمیت موضوع در این است که او می داند که از پاسخ گریزی نیست. و این همان تفاوتی است که بین این انتخابات با دوره های پیش ایجاد شده است.

طرح مطالبات از طرف فعالان سیاسی و مدنی و برنامه برای پاسخ به آنها از جانب کاندیداها به خودی خود مثبت است و سطح آگاهی مردم

را بالا برده و معیاری خواهد شد در دست کسانی که به پای صندوق ها حاضر می شوند. افزون بر این، چگونگی پاسخ به مطالبات محکی می شود برای سنجش عملکرد رئیس جمهور آینده. اما مهمتر از این ها، طرح مطالبات، یعنی حرف زدن جامعه و این به معنای استقلال یافتن جامعه از دولت است. استقلال جامعه مدنی از دولت هم یکی از شرایط پایه ای کنترل قدرت دولت و شکل گیری دموکراسی است.

دوم تا کنون در هر انتخابات تکلیف بسیاری از مردم روشن بوده است. گروهی شرکت کرده و بخشی روی از آن برگرفته و تعدادی نیز مردد و بدون تصمیم می مانده اند. اکنون وضع تغییراتی کرده است. تعداد کثیری از اقشار مدرن و عموم شهرنشینان مرددند و برای تصمیم قطعی مشکل دارند. در واقع متناقض اند. چهار سال حکومت احمدی نژاد و بی کفایتی دولت اش، در رابطه با اداره و مدیریت مملکت همراه با دخالت در زندگی مردم و خطراتی که از راهگذر سیاست های حاکم کشور ما را تهدید می نماید، آنها را به حضور در پای صندوق ها با هدف به زیر کشاندن دولت، تشویق می کند. اما نبود نیروئی اعتماد برانگیز، مانع این حضور می شود. اساسا نفی یک پدیده اگر با حداقل اثبات همراه نباشد مشکل ساز شده، یاس و سرخوردگی ایجاد می کند. نفی موثر احمدی نژاد بلافاصله باید با اثبات یکی از رقبای او همراه شود وگرنه اثرگذار نخواهد شد. به رغم همراه شدن کروی با بخشی از خواسته های مردم، به دلیل عملکرد گذشته اش، نتوانسته است منشاء اعتمادی شود. تا کنون به نسبت نیروئی که به نفی احمدی نژاد رسیده است، انگیزه برای پشتیبانی از مخالفان او تقویت نشده و عزمی برای حمایت جزم نشده است. البته با نزدیک شدن به زمان رای گیری از سوئی و عملکرد دستگاه ولایت به خصوص موضع خامنه ای - که همیشه در برانگیختن مردم به سوی قطب مخالف معجزه کرده است- و نوع برخورد کاندیداها با سئوالات و ابهامات طرح شده از سوی دیگر، امکان تغییر در روانشناسی مردم برای مشارکت در انتخابات چندان ناممکن نیست.

سوم برای نخستین بار است که بخش مهمی از نیروی متشکل و شناخته شده جناح اصلاح طلب رژیم، در انتخابات به فردی دل بسته است که خود در مواضعش هر دو طرف را مد نظر قرار می دهد. در واقع بخشی از اصولگرایان اگر هم اعلام نکنند ولی به نظر می رسد پشت سر او قرار می گیرند. این هم شاید از عجایب و طنز تاریخ ماست که دو کاندیدای رقیب در دوم خرداد، یعنی ناطق نوری و محمد خاتمی در این دور به کاندیدای واحد رسیده اند!! البته بعید است موسوی بتواند در موضع وسط دو صندلی دوام بیاورد. صندلی از هر دو سو کشیده می شود. موسوی اگر نخواهد زمین بخورد، ناگزیر است روی صندلی به سوی یکی

از دو قطب، جهت گیری روشن کند. به نظر می رسد با نزدیک شدن به رای گیری جایگاهش روشنی بیشتری پیدا نماید.

چهارم برای اولین بار است که فضای تقلب پیش از انتخابات در میان سران حکومت ورد زبانهاست. تقریباً تمام سران اصلی جمهوری اسلامی در رابطه با تقلب اظهار نظر علنی کرده اند. رفسنجانی، کروبی، خاتمی و موسوی از احتمال تقلب سخن گفته اند و آنطرف، رهبر و شورای نگهبان به دفاع از سلامت انتخابات برخاسته اند، این مساله از اینرو مهم است که دست اندرکاران برگزاری انتخابات در این دور، همه از یک جنس اند. این بسیج وسیع و آمادگی و حتی ساختن ارگان صیانت از آراء، کار تقلب، به سبک و سیاق رایج را دشوار می کند. در دور پیش پس از انتخابات و در جریان شمارش آراء سخنانی در رابطه با تقلب به میان آمد. معترضان که از سران حکومت بودند، با صراحت مساله تقلب را به شکل علنی برملا کردند. امروز از هم اکنون اعتراض و پیش گیری شروع شده است و نیروهای اصلی سازنده نظام رو در روی هم به حال آماده باش صف کشیده اند. در جمهوری اسلامی - به جز در انتخابات ریاست جمهوری پیش، که تقلب در آن نقش ایفا کرد- دخالت در انتخابات به سبک خود رژیم صورت می گیرد. دستگاه ولایت با پول و زور و رسانه انحصاری خود در انتخابات دخالت می کند. وجود گرایشات مختلف، زمینه تقلب به سبک و سیاق رایج را دشوار کرده است.

کدام رویکرد؟ کمتر کسی امروز منکر برنامه محوری این انتخابات باشد. حرف مشخص در رابطه با جنبش های اجتماعی و بیان خواسته های آنها چشم گیر است. در هیچ دوره ای ما با چنین پدیده ای روبرو نبوده ایم. در این انتخابات با وجود اینکه فقط 4 نفر از مقامات وابسته به جمهوری اسلامی یعنی رئیس جمهور فعلی، آخرین نخست وزیر حکومت اسلامی، رئیس مجلس پیشین و فرمانده سابق سپاه، تائید صلاحیت شدند و به خاتمی هم اجازه ورود به رقابت ندادند، خامنه ای بازهم ناراضی است و مرتب مشغول اخطار و ترسیم حد و مرزهاست، تا دستچین شده ها، از خط قرمزها نگذرند. به رغم چنین گزینشی، برخی از کاندیداها با "گرافه گوئی" پا را فراتر گذاشته اند و وعده هائی می دهند که از عمل جاری حکومت بسیار فراتر است.

چرا چنین شده است؟ علت اصلی پرداختن کاندیداها به طرح برخی مطالبات مردم، از سوئی افزایش رویگردانی مردم از صندوق ها در دوره های پیش و از سوی دیگر رشد جنبش های صنفی و اجتماعی و مدنی بوده است. امروز حکومت به مشارکت مردم نیازمند است. اما کشاندن مردم به پای صندوق های رای با سیاست های بسته کنونی اگر نگوئیم ناممکن، که بسیار دشوار است. حکومت و در راس آن دستگاه ولایت به

حضور مردم در صحنه برای رابطه با آمریکا نیازمندند. در عین حال، نگاه تنگ و بسته سران حکومت اجازه باز کردن ضوابط ناظر بر انتخابات را نمی دهد. اما در همین چارچوب تعبیه شده نیز، کاندیداهائی که از فیلتر گذر کرده اند همگی بدون استثنا در قیاس با خودشان بسیار جلو آمده اند. مقایسه اولین بیانیه موسوی با آخرین سخنان او، نشان از این دارد که برای جلب مردم حرف ها باید مشخص شود. موسوی در اولین کنفرانس مطبوعاتی خود در مقابل سئوالی در رابطه با حذف فله ای اصلاح طلبان در جریان انتخابات مجلس هفتم، به جای پاسخ روشن، گفت: که در این مورد موضع گرفته ام. بروید و ببینید. اینکه این موضع چه بوده و در کدام رسانه منعکس شده است، نامعلوم ماند. حالا همین موسوی، مجبور شده است که مخالفت اش را با زندانی شدن دانشجویان به روشنی بیان کند. وضع به گونه ایست که رضائی هم به دفاع از رابطه با آمریکا برخاسته است. کروی دفاع از حقوق اقوام، دفاع از حقوق شهروندی، احترام به حریم شخصی افراد و تغییراتی در قانون اساسی را وارد برنامه انتخاباتی خود کرده است. او که در چهار سال گذشته و به ویژه در جریان انتخابات مجلس هشتم سینه اصلاح طلبان رادیکال را نشانه گرفته بود، امروز ستادش، محل فعالیت برخی از آنهاست.

شرکت نکردن در انتخابات و روی برگرداندن از صندوق ها، یکی از عوامل روی آوری برخی کاندیداها - در حد طرفیتشان - به مطالبات مردم، بوده است. این سخنان و این وعده ها، حتی اگر کاملاً تبلیغاتی بر زبان رانده شوند، مفید است. مردم را در طرح خواسته هایشان استوارتر و مبارزه برای تحقق آنها را توانمندتر می کند. این آموزه مهمی است و ضروری است برخی از دوستان ما که شرکت در انتخابات را ایدئولوژیک کرده و از آن نسخه ای برای تمامی ادوار پیچیده اند، بدان توجه کنند. همان اندازه که روی برگرفتن مردم از انتخابات هشتم مجلس مفید بود به همان نسبت مشارکتشان در دوم خرداد قابل دفاع است.

در ایران برخورد با انتخابات، یکی از موضوعاتی است که بیشترین کشمکش ها و گفتگوها پیرامون آن شکل می گیرد. در کمتر کشوری است که خود موضوع انتخابات، چنین بحث برانگیز شود. شرکت در رای گیری و یا روی برتافتن از آن، موضوعی است که از دوم خرداد تا کنون همواره در مرکز مباحث اپوزیسیون قرار داشته و رویکرد های متفاوتی در رابطه با آن پیشنهاد شده است. واقعیت این است که انتخابات در ایران نه آزاد است که از منطق کشورهای دموکراتیک پیروی کند و نه چنان بسته است که رای مردم کاملاً بی اثر باشد. انتخاباتی است کاملاً غیر دموکراتیک که در مواقعی نظیر دوم خرداد، مردم از طریق رای

خود توانستند پوزه حریف قدر قدرت را به خاک بمالند. همین حد از امکان دخالت، اتخاذ سیاست در قبال آن را دشوار کرده و اتخاذ هر سیاستی را با تناقضاتی روبرو می کند. یعنی باید پذیرفت که هیچ کدام از رویکردها بی نقص نیست و شاخ و شانه کشیدن برای رویکردهای دیگر جایز نیست. هر سیاستی ضعف ها و قوت های خود را دارد. از اینرو اهمیت دارد در اتخاذ سیاست بدانیم که چه رویکردی با تناقض کمتر و جنبه های مثبت بیشتری روبروست.

در انتخابات دوره دهم ریاست جمهوری در کلی ترین شکل سه رویکرد قابل مشاهده است.

تحریم و روی برتافتن از صندوق ها، روی آوری به صندوق ها و رویکرد سوم که من بدان تمایل دارم، دادن رای سفید است.

تحریم- این رویکرد با توضیح غیردموکراتیک بودن انتخابات، تدارکچی دیدن رئیس جمهور و در غیاب یک کاندیدای دموکرات، شرکت در انتخابات را مشروعیت دادن به نظام و حفظ وضع موجود می داند. البته در میان طرفداران تحریم استدلال متفاوتی وجود دارد که در اینجا کوشیده ام متعادل ترین و قوی ترین استدلال آنها را بیان کنم.

سیاست عدم شرکت در این انتخابات، به رغم برخی استدلالات درست آن، نمی تواند پاسخگو باشد. برای اتخاذ سیاست، ما ناگزیریم توجه داشته باشیم که نتیجه سیاستمان اگر وضعیت مردم را در لحظه بهتر نمی کند، حداقل وضع آنان را خراب تر نکند. افزون بر این ما نیازمندیم که در اتخاذ سیاست، آینده و چشم انداز را هم مد نظر قرار دهیم. تنها در شرایطی که بدیل روشنی در چشم مردم قابل رویت است مردم آماده اند تا از منافع لحظه ای شان بگذرند. اما در نبود یک بدیل امید بخش، مردم لحظه را از دست نمی دهند. در انتخابات دوره دهم جای یک بدیل دموکراتیک خالی است. اپوزیسیون آزادیخواه به هر دلیل، نتوانسته است سخنان مشترک خود را یک صدا کند. مردم هم، به خصوص در شهرهای بزرگ، که قبلا روی از صندوق ها برگردانده بودند، به نظر می رسد که تغییر مسیر داده اند. در این شرایط شرکت نکردن در انتخابات، نه تنها وضع موجود را برای چهار سال دیگر تثبیت می کند، بدتر اینکه چنین سیاستی به سود بدترین جناح جمهوری اسلامی تمام می شود و سکان اداره کشور به بی لیاقت ترین و مستبدترین جناح حکومت سپرده می شود. میدانیم اکثریت نزدیک به اتفاق نیرویی که در انتخابات شرکت نمی کند اصلاح طلبان و تحول خواهان جامعه اند. محافظه کاران راست حکومتی، نیرویشان همیشه پا به رکاب، آماده شرکت اند. روی گرفتن از صندوق ها، رای نسبی احمدی نژاد را بالا می برد. برای اجتناب از این وضع، هم باید طرفداران

بایکوت صندوق ها به این شرایط توجه کنند و هم اصلاح طلبان، که بیش از همه در شیپور خطر احمدی نژاد می دمند، به سوی همراهی با خواسته های مردم بشتابند.

جریانات مدافع تحریم در مرحله نخست انتخابات، یعنی مرحله مداخله گری پیش از رای گیری، اهمیتی به دخالت و شرکت در مبارزه مردم نمی دهند. برای نمونه در همین انتخابات تنها نیروئی که نتوانست در عرصه مبارزه حضور فعالی پیدا کند و برنامه و مطالبات خود را به میان مردم ببرد، همین جریان بود که سیاست تحریم را به یک اصل مقدس تبدیل کرده است. تناقض این دوستان در این است که حتی علیه آن هم نتوانستند به میدان آیند. ما در مخالفت، جز چند واکنش حاشیه ای منفعلانه، با حرکتی مواجه نبودیم. واقعیت این است که نه تنها مخالفت چندانی با آن نکردند، عموماً نیز شرمگیانانه و منفعلانه از مطالبات دفاع هم کردند.

رای به اصلاح طلبان- رویکرد دیگر اپوزیسیون تائید مشارکت و دفاع از رای دادن به یکی از دو کاندیدای اصلاح طلب است. عموم جریانات و فعالان سیاسی که این رویکرد را مورد تاکید قرار می دهند بر آزاد نبودن انتخابات، خطر احمدی نژاد برای چهار سال آینده، وضعیت اقتصادی مردم، اوضاع بسته سیاسی، تخریب مدیریت کشور، ماجراجویی های جهانی و خطر محاصره اقتصادی و ... تاکید کرده و طرح برخی مطالبات مردم از جانب کاندیداها را نیز -هر چند ناکافی- مثبت ارزیابی می کنند.

می توان با این تاکیدات ناقص موافقت کرد، جز با نتیجه اش. نقص استدلال این است که طرح برخی خواسته های مردم از جانب دو کاندیدا از سوئی و خطر احمدی نژاد از سوی دیگر، دلیل بر شرکت و دفاع از دو کاندیدای اصلاح طلب، در نظر گرفته شده و کافی فرض شده است. طرح خواسته ها در بیانیه برخی کاندیداها، که به آنها تحمیل شده است، مثبت اما به هیچوجه کافی نیست. این کاندیداها در بالاترین رده حکومت در فلاکت اقتصادی و محیط بسته سیاسی مسئولیت داشته و در برخی سرکوب ها، اگر هم دست نداشته باشند، با آن مخالف نبوده اند. امروز هم، هنوز برخی حداقل ها را نمی پذیرند. نمی شود با پذیرش و دفاع از حکم حکومتی به ادعای تغییر در قانون اساسی باور کرد. نمی توان خاطره "امام عزیز" را گرامی داشت و گوی سبقت از رقبای در این زمینه ربود، اما علیه سرکوب حرکت کرد. نمی شود امروز به رد صلاحیت کاندیداها اعتراض نکرد اما مخالف نظارت استصوابی بود. نمی توان از برنامه اتمی رژیم دفاع کرد و انتقاد را تنها متوجه لحن احمدی نژاد دانست و در عین حال به تغییری در مناسبات جهانی امیدوار بود. افزون بر تمام اینها برنامه ها و شعارهای این دو فقط در

مقطع انتخابات طرح شده اند. حتی اگر بدون نقص باشند، قابل اعتماد نیستند.

یادمان هست که در انتخابات دور پیش، معین کاندیدای اصلاح طلبان بود. صلاحیت اش ابتدا تائید نشد. او که تا پیش از این، به حکم حکومتی نقد داشت، خود با پادر میانی رئیس مجلس محافظه کار و حکم حکومتی خامنه ای به صحنه بازگشت، بی هیچ کلامی. در جریان انتخابات، جبهه دموکراسی و حقوق بشر را در حرف بنیان نهاد. البته پس از انتخابات آن را به فراموشی سپرد. یادآوری این ماجرا، آموزشی برای امروز دارد:

در دوره انتخابات فقط حرف کاندیداها نباید ملاک قرار گیرد. خصوصاً، سخنان ناگهانی آنها. هر کدام از این دو، به تنهایی سؤال برانگیزند. زمانی که هر دو همزمان شوند، شک برانگیز می شود. اینکه امروز فقط برنامه های کربوبی ملاک قرار گیرد و یا سخنان موسوی علم شود و چشم بر عملکرد آنها بسته بماند، بی توجه ماندن به تجربه حداقل دور پیش است. بدون شک، هر کدام از این کاندیداها با خواست مردم همراه شوند و آن را بیان کنند، نکوست. اما کافی نیست. آنها نیازمندند با نقد گفتار و کردار گذشته خود، هر آنجا که سخن متناقضی و یا عمل مغایری داشته اند، اعتماد آفرینی کنند و راهکار تحقق شعارها و برنامه ها را نیز بیان کنند. چنین شیوه و رفتاری مردم را امیدوار می کند که این برنامه ها مثل جبهه دموکراسی و حقوق بشر آقای معین باد هوا نمی شود.

نکته دیگر این است که توجه کنیم انتخابات قرار است هر چهار سال یکبار برگزار شود. مهم است که رای ما در بهبود وضع مردم موثر افتد. اگر شرایط زندگی آنها را نمی توان بهتر کرد، حداقل کمتر خراب شود. افزون براین، آنچه که اهمیت بیشتری دارد در هر دوره ما باید به سوی انتخابات آزاد پیش رویم و چشم انداز امیدوار کننده تری در مقابلمان گشوده شود. درجا زدن میان بد و بدتر و تنها لحظه را دیدن، ممکن است به خراب کردن آینده هم بیانجامد. انتخاب بین دو گزینه بد و بدتر اگر راهنمای همیشگی شود، جز سقوط به اعماق نتیجه ای در بر نخواهد داشت. این روش توقع جامعه را پائین می آورد.

نکته مثبت این رویکرد، جلوگیری از به قدرت رسیدن مجدد احمدی نژاد است. اما برای کنار زدن احمدی نژاد چرا فقط مردم کوتاه بیایند. اگر خطر تا این حد جدی است، اصلاح طلبان باید برای کشاندن مردم به پای صندوق ها مایه بگذارند و منافع و خواسته های جنبش های اجتماعی و مدنی را بیشتر مورد تاکید قرار دهند و از سوی دیگر با ارائه راهکارهای اجرائی، مردمی را که اعتماد از دست داده اند، به

تغییر امیدوار کنند.

رای سفید- سومین رویکرد که من به آن تمایل دارم، رفتن پای صندوق ها و دادن رای سفید به کاندیداهاست. می دانیم که خطر صعود احمدی نژاد به کمک سپاه و بسیج و شورای نگهبان و با حمایت کامل خامنه ای، در دور اول وجود دارد. با شرکت و دادن رای سفید در دور اول، ما می توانیم سقف رای 50 در صد احمدی نژاد را بالا ببریم. چون 50 در صد آرای شرکت کنندگان(آرای ماخوزه) طبق قانون مبنی قرار می گیرد.

این رویکرد هم ایستادگی در برابر ولی فقیه و زدن نماینده اش احمدی نژاد را در خود دارد. و هم به کاندیداهائی که هنوز حداقل ها را نپذیرفته و سیاست اجرائی اعتماد برانگیزی را اعلام نکرده اند، چک سفید نمی دهد. این رویکرد، در مبارزه با احمدی نژاد و کنار زدن او، یاری دهنده است، اما در ناتوانی و مماشات اصلاح طلبان شراکت ندارد.

برنامه هر دو کاندیدا و سیاست اجرائی آنها ناکارآمد است. خصوصا نتیجه خرابکاری های سیاست احمدی نژاد که با پشتیبانی رهبر جمهوری اسلامی پیش رفته است، به تدریج و در سال آینده بیشتر آشکار می شود. برنامه و شیوه کار هیچکدام از این دو نمی تواند پاسخگوی بحرانی باشد که در چهار سال آتی جامعه را محاصره خواهد کرد. در چنین شرایطی رفتن تمام قد پشت این کاندیداها به شکل گیری بدیل آزادیخواهی آسیب می زند.

امروز زدن احمدی نژاد به عنوان نماینده رهبر جمهوری اسلامی برای بالا رفتن روحیه جنبش های مردمی از اهمیت زیادی برخوردار است. کنار زدن احمدی نژاد اگر با توهم به کاندیداهای اصلاح طلب همراه نشود و مردم با آگاهی به ناتوانی این دو، به صندوق ها روی آورند، به تقویت روحیه مردم می انجامد و انرژی مثبتی که از شکست نماینده راست افراطی بدست می آید، می تواند برای فتح سنگرهای جدید و پیش گیری از سقوط کشور به کار آید. امروز مردم برای پیشروی به پیروزی نیاز دارند. اپوزیسیون ترقی خواه اگر همراهی نمی کند، خطاست سدی در برابر این حرکت بسازد. از سوی دیگر، می دانیم شکست احمدی نژاد بدون شرکت وسیع مردم ناممکن است. و شرکت وسیع مردم و خصوصا نیروهائی که روی از انتخابات برتافته بودند، نیازمند حضور کاندیدائی است که بتواند با استبداد و یکه تازی ولایت فقیه درافتد. مماشات با کانون اصلی فساد به یاس و انفعال دامن می زند و در خدمت شکست احمدی نژاد نخواهد بود.

کاندیداهای موجود هم به لحاظ برنامه و هم از زاویه چگونگی اجرای برنامه، تا کنون نتوانستند اعتماد مردم را جلب نمایند. آزادی

انتخابات بدون تاکید بر حداقل سه مولفه اصلی آن یعنی دفاع از آزادی زندانیان سیاسی، دفاع از بازگشت کلیه مهاجران سیاسی و پذیرش فعالیت سیاسی آنان و لغو نظارت استصوابی، شعاری کلی است که علی خامنه ای هم از مدعیان آن است.

به لحاظ اجرائی هم ضروری است کاندیداها روشن کنند که با حکم حکومتی و کارشکنی های ارگان های دستگاه رهبری، چگونه برخورد می کنند.

اینها حداقل هائی است که اگر کاندیداها نخواهند بدان پاسخ روشن دهند، طبیعی است که تنها جاذبه نفرت از احمدی نژاد و دستگاه ولایت فقیه، انگیزه ای برای مشارکت مردم ایجاد نمی کند.

اما اشکال این رویکرد در این است که با شرکت در انتخابات، حکومت می کوشد برای خود اعتباری کسب کند. من آگاهم که رویکرد شرکت و دادن رای چنین وضعی دارد. اما ما می توانیم این ضعف را با تبلیغات و توضیح وضع متناقض ایران، کم اثر کنیم. اهمیت دارد برای مردم ایران و برای نهادها و افکار عمومی دنیا توضیح دهیم که دلیل شرکت ما و بخش زیادی از مردم چیست. بگوئیم شرکت ما برای حمایت نیست. برای مبارزه با خودکامگی رژیم است. بگوئیم این حکومت پایگاه مردمی ندارد. توضیح دهیم که مشروعیت یک حکومت از طریق رای به حکومت در یک رفراندوم کسب می شود نه اینکه شرکت در انتخابات و دادن رای به کسانی که به شکلی نغمه مخالف می سرایند. بگوئیم ترس حکومت از رفراندوم به خاطر نداشتن پایگاه مردمی است. توضیح دهیم تن ندادن به انتخابات آزاد هم به همین دلیل است و اساسا اگر حکومت مردم را داشت، دلیلی برای این همه وا همه وجود نداشت. اینها را باید وسیعا تبلیغ کرد و حکومت را نگذشت عوام فریبی کند.

اما مشکل ما در واقع حکومت نیست. اپوزیسیون آزادی خواه است. درد این است که خود ما به جای حکومت، به جان خود می افتیم، و به جای توضیح این واقعیات و افشای عوام فریبی های حکومت، بیشتر از خود حکومت، این گونه شرکت کردن ها را به مشروعیت نظام وصل می کنیم. ما به جای جمع کردن انرژی ناچیزمان و ایجاد کانونی پرانرژی علیه این همه بیداد، توانمان را صرف پیچیدن به دست پای یکدیگر می کنیم. آیا از این روش می توان فاصله گرفت؟

(1) تحریم و عدم شرکت، در جنبش ما تا کنون تعریف نشده است و یا تعریف مشترکی روی آن وجود ندارد. به رغم این که این دو واژه تفاوت دارند اما به دلیل نبود درکی مشترک من تا کنون آنها را مترادف به کار گرفته ام.

تحریم واژه ایست عربی، با بار ایدئولوژیک اسلامی. به نظر می رسد

از مقطع جنبش تنباکو و پس از حرام کردن آن توسط میرزای شیرازی، این واژه که هم ریشه با واژه حرام است، وارد فرهنگ سیاسی ما شده است. کسانی که به انتخابات نه سیاسی، که ایدئولوژیک نگاه می کنند - یعنی هم شرکت کنندگان دائمی و هم تحریم کنندگان همیشگی- از این واژه آگاهانه و یا ناآگاهانه با چنین درکی استفاده می کنند. در حالیکه شرکت نکردن واژه ایست سیاسی و کسانی که با موضوع انتخابات سیاسی برخورد می کنند مناسب تر است از این واژه بهره گیرند.